



بازدید شد
۱۳۸۲

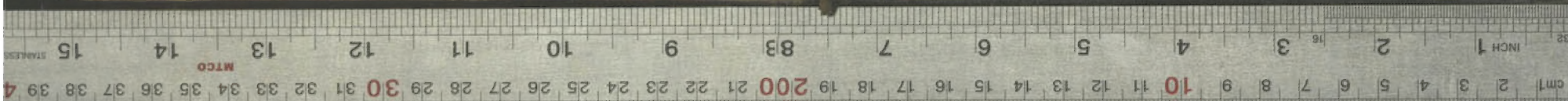
کتابخانه
مجلس شورای ملی

۸۱۲۹ -

	کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب	کتاب ترجمه الخواص (تفسیر زهدی) جلد ۱
	مؤلف علی بن حسن زوهره ای
	موضوع
	شماره قفسه ۹۰۲۸
۷۹۱۴۵	۱۱۷۵۰

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۹۰۲۸

المجلد الثاني من قصص العلماء الذين هم على من أئمة الزمان
أشهر المعروف سادسها في شرح من كان له فضل
بزيادته. فتمت سنة ثمان مائة من الهجرة النبوية
والله أعلم بمرحمته شرح له في سنة ١٢٠٠
بشهر رجب المحمدي في (١٠) جلدات
أنور الموقد في سنة ١٢٠٢ في (١٠) جلدات
أسماء شرح كتاب نهج السالكين
ابن الزين في سنة ١٢٠٢ في (١٠) جلدات



و من حضرت زردی و نبی و نبی که کانی بود و بر کید و دوا بود که درین بستان هرگز نماند
من سبب که این دنیا سپری شود و ما اظن اننا عاقله فاعلمه و لیکن رید و سالی و لیکن لا یحکون
حقیرا فیها منقلبها و کان فی بریم قیامت الیم و اگر باکره و اندوختن و بریم بود که درین بستان
که بهر جهت ازین بستان جایی که نیستن نمی استحقاق من معنی است که در این بستان بهر جهت ازین بستان
بمن و لود قال له صاحبک و هو یحیا و نه اکثرت بالذی خلقک من غراب مشتم من خلقه
شتم سببک و جلا گفت بر من و بر او و اهل که او اهل میکرد با او با که زنده می بخار و
ترو و این بکشی که بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
پس ترا است که در هر رسید و دست اندام که اهل الله دت و لا اکثرک من غراب احد البکر من یکرم
اوست و در این بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
انذرتک جنتک قلت ما شاء الله لا یفزعنا الا بالله ان ترین انا اقل منک مالا و ولدا
و چرا چون در آمدی بستان و گفتی که این بستان را چه بماند و اگر دانی که در این بستان بهر جهت ازین بستان
که گفتی ان فی فی بستی که بفرموده وانی خود و عرف کنی وانی که اگر از این بستان بهر جهت ازین بستان
بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
خفتن آید پس گوید ما شاء الله لا یفزعنا الا بالله ان ترین انا اقل منک مالا و ولدا
فحقیر ان یؤتی من جنتک و بریک علیها خبنا فاما ان شاء فحقیر صعبا
نکلتا ان یفزع ما فیها و اقل منک شتم که طلبت برید که بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
از بستان نوز و دنیا و آخرت بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان

درین بستان

پس شوم از آن آب بر زمین افتد و برین بستان آب بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
نوز و در این بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
فاحیط بهین فاصبح یفک کتبه علی ما افعق فیها و فی حایه علی عری شمس و یقول یا
کتبی لک انک یفک احدی و اگر کتبه خدا بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
کشت برین که در این بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
حسرت کتب کتب برین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
برست و جایی که در این بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
بر هر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
به هر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
الله و ما کان که منقش هتالک اولادیه لله القوت هو حقین کوا و یختر عیب و منزه و در
که می گوید بی و من در دفع عیب ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
به هر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
راون و باری که در این بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
به هر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
چه طاعت را عاقبت است برصیت را و فاضل کیم مکل الفیج الذی انکنا و من ان شاء
فاحیط بهین ثبات الانحی فاصبح هتالک اولادیه لله القوت هو حقین کوا و یختر عیب و منزه و در
و بعد از این جهانیش نشانه کانی فی این بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان
از عیب یا از عیب یا برین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان

خبر می دانی و بدین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان بهر جهت ازین بستان

است محمد بن سید بر پیش علی السلام در آن روز می خواند و می گفت ای راه خود را در پیش من بگذار
در آن زمان رفت بر جای که می نشست آب بر بالای او چون طاقی برقی می رسید و در پیش خفت گشت فلکها و زلا
قال لیست آیتنا عذراة نالقد کیننا من سیرنا هذا انصبنا من مرقی که گشت از جسد العرجین گشت
موسی علیه السلام هر دو آن فریق خود را بر پیش علی السلام با طهارت می داشت راه خود را در پیش من بگذار
و با سیم گشت و بر این روز که در پیش خفتی چون پیش من می آمد و در پیش من می آمد و در پیش من می آمد
ایداقینا الی الصق فافکت الحوت و ما اننا نینه الا الشطان اننا ذکر و اننا نخذ
سببه فی الفیض عجب گشت هر دو را می خواند و می گفت بودم در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که
ای را می گفت که ای تو که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
و در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
سبب آن شیطان عجب گشت هر دو را می خواند و می گفت بودم در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
از فضا که شمرده شد و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
استقام وقوع باشد و این سبب بود که در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
و مع ذلك در آن وقت نمی بود که این روز می خواند و می گفت ای راه خود را در پیش من بگذار و در آن روز که در پیش من می نشست
و در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
آن وقت ای سید که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
پس گشت بر نشانی می شد و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
چنان که در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
پس گشت بر نشانی می شد و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست

واقع این زمان است اهل علم و ادب که در آن روز می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
ایا یاس و یا حسینم دور از نزدیک عالمی که فاضل است با کسی از اندام که بنشینم با کسی از اندام که بنشینم با کسی از اندام که بنشینم
که حکم بر طبق هر طریقی بود و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
صاحب گشت و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
موسی ای من بی بی امیر سلیمان جان و قالی فرمود که تو حجت دارم و از تو چیزی می خوانم و در آن روز که در پیش من می نشست
صاحب شریعت گشت و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
از اصل گشت و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
قال که موسی هذا ایتنا عذراة نالقد کیننا من سیرنا هذا انصبنا من مرقی که گشت از جسد العرجین گشت
گفت ترا بشنود که در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
یعنی عجب گشت هر دو را می خواند و می گفت بودم در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
پس بر می خواند و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
کردن گشت و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
یعنی علم تر آن رسیده شد و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
تسلطی می شد و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
پس بر می خواند و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست
موسی علیه السلام قبول نمود و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست و در آن روز که در پیش من می نشست

2/

3

و نامت بر روضه ایشان بل قالی اصفیات احلام بل اذین بل هو شاعر فلیتایا
تکما ان یل الا قدون افراسیاب را بگشاید که توان بگشاید که گشتن ایشان است چون خواب بر ایشان
از روی و آن سینه نیت بگوشید است از خود و او را که در روضه ای تعالی و بکنان بزمیت بگوشید است
و کلام اشعری بگوید و فیصل جامع و الفقه فنی بگوید که بچینی ندارد و در خستگان که حال گامیان در کاهشت
قدسی است علیه و از تخر و مضطرب گشته که ای او را ما جز و بیستی شاعر و زنی اشعری و اشل این بختان او را
میخواند و بگشاید که بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
پیش چون ناله و در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
فهلکها اقسام یومون که در دهن و بگشاید که بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است
که در دهن و بگشاید که بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
گوشاید که در دهن و بگشاید که بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
از سلفنا جلالنا لا رجا الا فنی الیقین فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
و در دست و بوش از بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
تا میان ایشان و در دست و بوش از بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
و انما بانه که بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
چگونه خرد و جواب و در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
که این که در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
اللقام و ما کانوا اهل الذکر و ما نسیم فخرنا خداوندان و جدی که بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
باقی در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان

و من شفاء و اهلکنا الشریقین پس است که از بدیم و در ایشان را یعنی هدیه که ایشان کرد و بدیم از هدیه
مردمان و خلوت بستر کان بخت و او بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
عقنی بود و بگشاید که بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
بر این دست و بوش از بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
می گشاید که در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
این دست و بوش از بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
آست که بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
فد و بگشاید که بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
من عید کز منی ما هم آبی تا می شود و در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
دین و در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
پنجوی بر ایشان و در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
شیر بر ایشان و در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
کانت خالیه و انشاء بعد لها حقها آخرین و چند در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
بجای ایشان و در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
فلیا حقنا باستانه انهم فنیلا و کثرون پس که بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان
ش و در دهن و بچینی بگوشید است بکنان که بپارو برای بچینی بگوشید است و در دهن و در دهن بکنان

آتش و زرق را در آتشهای خود را که طاهر بود بر ایشان و نباشد که ایشان را بی که در پیشانی باری
 که غلبه بر ایشان باز دارد و بنا بر جواب شوق خودت نقد بر من که اگر از آن را مدحی خالی از کینه
 بر تو آن یا پس صدق می بینی که علی و آل و اهلان قول و در آنجا که بختیم بقصد جنتهم خلا
 بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم
 و بخیر که از ایشان را پس شرمند باز و این احوال آن از خود و نباشد ایشان که مصلحت دارد و خود را بی
 یا مصلحت یا آنکه مصلحت دارد و بعضی در ایشان و در درازی ایشان کرده و گفتند شوقی بر من و جنتهم
 ثباتی بالذات سحر و اینهم اما کافرا به جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم
 حق سبحانه تعالی تسلیم دل مبارک آنحضرت را از حال پستی گفته و دستهای معاندان با ایشان خیر نمیداد و دست
 پستیان جناب رسالت را می گوید ایشان ستم را که در پیش اهل کفر و با آنکه خود را که در پیش ایشان پستی می گوید که با آنها
 ستم نموده و ایشان سبب برای آنچه بود که آن ستم را که در پیش ایشان پستی می گوید که با آنها
 صریح واقع خواهد شد قل من یحیی کل باللیل و النهار من الذین یحیی کل باللیل و النهار من الذین یحیی کل باللیل و النهار
 بگوای می توانی بیدار و اگر کسی که در پیش او شهادت بر او از خدا تعالی و شهادت او را که در پیش او شهادت
 از عوارض آنجا که شد و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری
 نیست بجز رحمت علامه شاد و او را که از عوارض آن سبب است او است که با درها که حضرت خست و توانی بیدار و خوشی
 نبوده و از آن کتاب می و در آنجا که سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است
 و از این پست از وی فصل کرده و با آنجا که سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است
 غن ملک یا بیک مژده و اینهم اینجمله و در آن روز خیری و عوارض آن سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است
 از این و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری



آتش و زرق را در آتشهای خود را که طاهر بود بر ایشان و نباشد که ایشان را بی که در پیشانی باری
 که غلبه بر ایشان باز دارد و بنا بر جواب شوق خودت نقد بر من که اگر از آن را مدحی خالی از کینه
 بر تو آن یا پس صدق می بینی که علی و آل و اهلان قول و در آنجا که بختیم بقصد جنتهم خلا
 بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم
 و بخیر که از ایشان را پس شرمند باز و این احوال آن از خود و نباشد ایشان که مصلحت دارد و خود را بی
 یا مصلحت یا آنکه مصلحت دارد و بعضی در ایشان و در درازی ایشان کرده و گفتند شوقی بر من و جنتهم
 ثباتی بالذات سحر و اینهم اما کافرا به جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم بقصد جنتهم
 حق سبحانه تعالی تسلیم دل مبارک آنحضرت را از حال پستی گفته و دستهای معاندان با ایشان خیر نمیداد و دست
 پستیان جناب رسالت را می گوید ایشان ستم را که در پیش اهل کفر و با آنکه خود را که در پیش ایشان پستی می گوید که با آنها
 ستم نموده و ایشان سبب برای آنچه بود که آن ستم را که در پیش ایشان پستی می گوید که با آنها
 صریح واقع خواهد شد قل من یحیی کل باللیل و النهار من الذین یحیی کل باللیل و النهار من الذین یحیی کل باللیل و النهار
 بگوای می توانی بیدار و اگر کسی که در پیش او شهادت بر او از خدا تعالی و شهادت او را که در پیش او شهادت
 از عوارض آنجا که شد و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری
 نیست بجز رحمت علامه شاد و او را که از عوارض آن سبب است او است که با درها که حضرت خست و توانی بیدار و خوشی
 نبوده و از آن کتاب می و در آنجا که سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است
 و از این پست از وی فصل کرده و با آنجا که سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است
 غن ملک یا بیک مژده و اینهم اینجمله و در آن روز خیری و عوارض آن سبب است که در آن روز خیری و عوارض آن سبب است
 از این و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری و در دو کاچا و خوشی و پنداری

[illegible]

فصل

[illegible]

پشت و پس و دیار ما و در آنجا چو دست باز داشته که لایق آن کس است و کس نیست که بر دست
آن چپ نهانند و چو کشتک بسنج که کاری که از او ساخته اند کمالش خالی که در آن کفر خیر نیست که این
چاه در میان کوی نو و بخت نیست و تفرقه بر تفرقه آن کس و در باب آورده که باقی آن تفرقه چاهانی که دارد
نمذ که کند و واضح است که چون قدیم شود و پاک شد بختی که اسلام به چهار کس از مؤمنان بر این
آمد و در بعضی از آن کس ولایت موت بود و حاضر شد و از آن حضرت نام نهاد و یعنی حضرت صاحب
و کجا شهری بنا کردند و از آنجا منور نام نهادند و صاحبان و مجلس بن سوید یا مجلس بن جلیس را وجود
امیر شاهرورد را در آنجا رسیدن سواد دادند و بر سر این چاه که هر خطه اشارت است قرار گرفتند
و تفرقه شد و خشم و اولاد ایشان بعد از مدتی متبرستی آغاز کردند و از این باب که بشد و بخوردی و کجا
خطه بن سوید را که به تفرقه ایشان آمد و برگشته و خدای تعالی آن را بپاک کرد و چاه ایشان بخت و کشتک
ایشان خالی ماند و در زیر آورده که با و شاهی که فرزند سلطان غصب کرده خواست که او را بکشد و وزیر بخت و
چهار کس از این کسان و در میان کس حضرت که بوی خوش داشت منزل ساخت هر چند چاهانی که کند آید
پروان می آمد یکی از رجال الغیب بر ایشان رسیده و وضعی حجت چاه نشان که چون گشتند ذی در غایت خدا و
لطافت و نهایت است و عدوت مردن ایشان آن چاه را کشا و در حشد از این چاه بالا خسته های
و تفرقه را در نزد و پیش پروردگار شوال گشته بعد از مدتی نهادی سلطان انصورت غور و صافی را در نزد
ولا که در آن وقت غیبت مؤمنان بقی اشغال کنند و بجا برده بختی را بر ایشان طایر برده و از
بخت دوری از ازل و از این باب هم فرمود و چون بن و دکل بیان ایشان برید آمد و چاه خدای تعالی
یقین خوان را بر چرخ بری ایشان فرستاد و بر کوه دین آید ایشان غایب شد بعد از مدتی که این چاه
و دعا و بر آب باران و هم فرمود و بختی تعالی فرمود که بعد از آن وقت سال موت ما بهجت و در موت

ساخت خدای بر ایشان می خستیم این تفرقه را که در تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
و بعد از آن تفرقه های در آن ملت رجوع به آن هر که در دین و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
برو و این تفرقه های و در دین و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
الاذین فتکون حسده قلوبهم فکفون بها و اذ ان یستعوت بها فاینها الا انهم لا یستعوتون و کفون
یعنی القلوب التي في الصدور و این تفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
در صانع شکران شایسته و حجت که بر این تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
یا مؤمنی حجت را بدهد یا بپایند این را که شایسته و حجت که بر این تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
نایاب می شود و در این حجتی در شکران شایسته و حجت که بر این تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
کرم و در سینه بر چرخ و در این تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
و یستعینونک بالعداب و لکن یخلف الله و غله و این تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
تعلیق و تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
بر و در و خدای تعالی و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
شما را در روز و کار تو مانند هر سال است از کوهی شمرید یعنی نزدیک خدای تعالی که روز را بر اسرار است
که حکم زمان را بر او جاری نیست پس وجود و عدم و بخت و کفر است آن بخت خدای تعالی که بخت هر که را بد
عذاب رست و بر سر حال زمان بخت بر این تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست
جیدایی بریند و کاین من قریبه املیت لها و بی طایفه هم اخذت لها و ای المصیرون
از دین بانی تعالی آن که من بخت رحمت و دادم لایق از با تفرقه عذاب و حال آنکه تفرقه های
اگر چه کار کردند و بخت بخت آن بود که برگشتند و بخت که برگشتند از این تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست و در آن تفرقه های از دفرقه و بخت و چاه بر سر خست

فدای بخت کردن و آنگاه علی ای نوبتک ما عهدیم لک ان ذوق بدیستی که خداوندیم برکتی بجا
بجوایز و دایم ایشان را از غیبت برانید و نایم اما خبری که در آن میرسد است که بعضی ایشان را
ایشان ایان چنانند و در دفع بالحق می آید و ان شاء الله تعالی عین علم بنا یصفون و دفع که بعضی که بعضی
آن سبک تر است بدی را حضرت عت شایسته خود را از کار و ملاقا برانم و اهل و شرف و اهل آن هیئت
و میگوید و دفع کن بکجه سبک تر است بدی را یعنی بدی و غیبت از سر کن مجسمه آن در گذر بروی که درین
نموده و در کجی چهل چنان را از ایشان بگویم و یا بهر او در دم را از معاصی با بر فرودن لطافت یا دفع
کن شرک شرک را بیکدیگر قید یا مجوس را بکفر یا بمرعوف بکفری که دفع کن چنان را و یا با اشراف نفس را
بر شایسته قلب با طاعت غلاتی را بر خضای طاعت خود و از کثرت غلاتی باطل کن و اوست را بقدم سبک و طاعت
معرفت قدم نهاده و تا بریم و بچشمی که نشسته از اثر و کجرا که در وقت از آنجا و دله و شرک خود است
و در بعضی غایب را در ده که بعد از حبه الوداع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت ابراهیم و ایا هم
و چنانی که اهل البین را صلوات الله علیه را باین کار و صحبت و نود و در جهای قوم ان شاء الله و در او که
مکورشند حضرت بر آن عمل کرد و قل رب اعوذ بک من هزات الکتاب الطین و اعوذ بک من
ان یخیرن و بگوای بود و کار من بیا و بگویم نواز و سوسهای دیوان که دایم بصلوات بوسی است یا
در انداختن ایشان بر آنرا از غیبت و در ده سال که همادی و پناهی آدم برای کسی که در آنرا که حاضر شود
نزد من خوف صلاوات یا زمان تلاوت یا از آنکه گردن کردند در حال یا از آنکه هر پنج رسالت و من ترا
در پناه عصمت نگاه میدارم حتی اذ اجاء احدکم الموت قال رب ان یتوفی لی اهل صلیا
فما ترک کلاهما کلاهما هو فاینها و من و در اینم و من یتوفی لی اهل صلیا و من یتوفی لی اهل صلیا
یعنی که در پست تر او را بعدی و صفتی که نشسته و دفعی که بیا یکی را ایشان را مرگ بکری خود و آنرا که

و مرگ را معاینه می کند و شمار غایتش بدین کند که در اندوختن حضرت و دامت ای بود که در آن
در این صحنه چنانچه برای تقسیم غایت و اوست و شایسته ای جوی از معنای آن است که در آن با کمال است و چون است
اول کلیه است شایسته اینها از خدای و بکار چون در جبهه اینها که با در که و بعد از آنکه در کتب علم است
در آنکه یکی که بکجه شسته که ایان است یعنی ایان از دم و در آن عمل صالح که در کتب است از طلب حقیقی است
که او را باز کرد و اند بدیستی که آن در خواست او گرفت و بیا چون تا آنکه که است یعنی حقیقی است و از این علم
حضرت گویند و او که در آن است و از این شرکان مانعی است میان حقیقی ایشان یعنی هر که در ده و او را در ده
که در کتب است و او را آن و اگر کسی بعضی را بگوید که در کتب است برای ایان و عمل و او را بگوید که احواف کجا و کجاست
و عتبت دنیا پند و نصیحت شود و چنانکه در کتب است و در وقت ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
خواهد بود و عملی را با حسیم که در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است
و دنیا و آخرت ازین دو حال مردن نیست مومن را ثواب و شرکان و منافق را عقاب و حضرت علی بن
حسین امام بن العابدین علیهما الصلوات و علیهم السلام در نود و کتب است از این سخن چنانچه در کتب است
از خدای سبحان و حضرت امام ابو عبد الله علیه السلام بود که خدا که در کتب است و در کتب است و در کتب است
که اگر کسی ما بگوید و در او را اولی بکشم بوسی شمار شایسته و صلوات و غیر آن و بعضی رسالت و شایسته
مردم باشد و در حضرت قار و الفی فی القدر فلا انتساب بکیم و فی صلی و لا یستأذن فی کتب است
و بعد و خود در صورتی نموده یا که در کتب است که قیامت قائم که در کتب است و در کتب است و در کتب است
در آن در کتب است و در کتب است که در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است
یا یکی که در آن عتبت که نشسته و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است
انفکیم و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است

اشاق کرده و بعضی از ایشان بجای محمد اهل بیت را ذکر کرده اند و یکی گفته است لا اله الا الله محمد بن عبد الله
و ائمه اهل البيت حاکم و اگر فضل خدای تعالی بوی برساند و بخت ایش او را خدای تعالی قبول کند و بخت
و حکم کند و در حد و حکام هرگز نباشد و انصاف کردی و در حق کسی را انبیا ابیسم بسلامتی و گویند اگر فضل
رحمت خدا بودی تا به حققت شما هلاک می شدید یا اگر فضل فرمودی بخت را و جردنی از خوش گزینی
نسل منقطع نمی مردم یکدیگر را هلاک کردی یا اگر خدای تعالی بخشیدی بر شما قبول بود و یا اگر می
بگره دانی می شد پس شما را به و توفیق دینی بود بر منزل عباد ساینه بعد از انبیا و بخت اکتف
عایشه است بعضی اهل بیت چنین آورده اند که در سال پنجم از هجرت که خنده و مسیح با پی خطای اثنان و عایشه
در آن مفرجه را به عادت آن حضرت آن بود که چون به خوشی فروز می یافتن هر که نام می بردی بخود
مردی درین خنده انام عایشه برآمد و بعضی مواضع بفرمودی از مروج پرورانده و خدی و نهمه ای کرد
و طلب آن را در کلاه و در پیش زمانی که اشد و در آن صحن خادمان مروج را بی نقص می کردند و اگر در کج
گرفته و عایشه یا کعبه و منزل خالی دیده و بهای خادمان که در مسلمان بن محصل می کرد و حضرت حشبه عالمی است
علیه و اگر پس از عیش لشکر آمد رسید و او را بیشتر موار که دیگران با او نمی شد و این اهل بیت را بر شرف خوان
نهی که نه لایق خالی او بود و بر این راند و چون بکند رسید این خبر عرض حضرت رسول صلوات الله علیه و آله
رسید و عایشه پشیمان شد و خود را در بعضی خبر داشت و اما از آن حضرت عدم التفاتی در می یافت باز عایشه
بخانه پر آمد و آنجا بر صورت حال الطلاع عایشه عرض روی باز و دنیا و شب در ذکر و درستی حال
داشت و حضرت سید کایات عایشه فضل الصلوات و کل التیات بکمال عایشه خود و خود داشت
مؤمنان و در کمال و تمیزش می نمود و هر چهار است و این اوقات شهادت می نمود و آن حضرت عایشه خود
و او را که این زمان و در نمود کای قاضی اگر کسی که در کجای خالی اگر کرد و اگر شرف طلب از عایشه

در شهادت

و است گفت که دشمنان خیری در شکند و درین برهه که می کشند پس من این سکون که بر روی عایشه
السلام گفت که در خبر میل و است به جان معادن اهل بیت و اهل بیت صلی الله علیه و آله هر چند
آیات برات نازل شد و علی بن ابراهیم بن عقیقه است علیه و در فرشتان آورده که در بیت کرده اند که این آیت
در باب اکتف عایشه و در نشان آیه عایشه نقل می کند که در نشان و در عقیقه که در ابراهیم بن حضرت محمد صلی الله علیه و آله
بهت نازل شد و حکایت کند به مادر ابراهیم در این آنقرت فرستاده بود و آن بر بود که در از این
این که بر کس نشود و ام حضرت ابی خضر علیه السلام و در پلایم که می فرمود که چون ابراهیم را داشت
رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بروی بسیار شک و اند و یکس است عایشه گفت که حضرت چرا چنین است
که این محزون و اندون بر خود دنا و در خیری گفت و در باب ابراهیم که لایق کمال عایشه است و آن حضرت عایشه
و لایق عایشه امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه و آله را به نفس آن احوال و دستا و چنانچه با فضل می کرد
باشد بعد از انبیا خلاف آن را به برسد و آنچه این امر شنیع بودی نیست و او را از اهل بیت
خود را به این امر است و عورت او را کمال شکست نه از آن مردان و عورت زمان مسیح که در آن
حضرت امیر مومنان و پیشوای اهل ایمان صلوات الله علیه و آله این احوال عرض سید امام صلی الله علیه و آله و آله
نمود و عایشه را ساند و نمود که صدقه ای می بخشد عن الله اهل بیت بعد از ان این آیه است که بکاتب
نازل شد و برات و در عقیقه و آنچه عایشه و دیگران از او می آید و بوی است که در دوزخ چنانچه حق تعالی می فرماید
اِنَّ الَّذِیْنَ جَاءُوا بِالْاِفْلَکِ عَصَبَهُ مِنْكُمْ لَا تُحِبُّوْهُمْ اِنَّهُمْ لَمِنْ هَٰؤُلَاءِ لَکُلِّ اَوْفٍ
مِنْهُمْ مَا اُکْتَسَبَ مِنْ الْاَشِیْمِ وَالَّذِی تَوَلَّى کِبْرَهُمْ هُمْ هَٰؤُلَاءِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ پس کسی که اگر آورده
ترک در نشان عایشه عقیقه را که گوی اند از شما رتبه بر عایشه و ان هیچ فن خود عقیقه است و این اهل بیت را در عقیقه
و عقیقه است و مسیح بن اشته و در عقیقه و ابراهیم بن ابراهیم و عقیقه را به عایشه و عقیقه از عقیقه

خود را با ما سخن گوید و مقصد بی حد و حدی را در او نهاده که بزرگی کرده و در مقامی خود بی حد و حدی
وجرات نمود و در بر یک حکم و در کمال شداد از او نهاده که شرفی بزرگ که به او نشان بجزات افراس و دیت ملائکه
و لغای خدای تعالی کرده و ایشان ندانند که شده **قَوْمٌ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مَلَكٌ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مَلَكٌ**
وَيَكُونَ لَهُمْ مَلَكٌ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مَلَكٌ و روزی که پسند و شکران را و آن روز بزرگ باشد و در هر صبح فردا و شب آروز
هر که خواهد از اهل کعبه و در هر یک پسند لغای ملائکه و لغای حق سبحانه و تعالی خدای تعالی خدای تعالی خدای تعالی خدای تعالی
و عید لایسته می شود و گویند ملائکه مرا نشان بزرگ و لغای خدای تعالی که پسند می آید است آن فردا و شب آروز
پادشاه بیکوت که به است آن شرف بجزا حرام و باز و شب می آید که بندان قول که است چون ملائکه
ایشان ظاهر شود برین کس نه چاره بجزای از لغای ایشان و در راه المیر آورد و در کعبه کنایه و در هر صبح حرام
کسی و دینی که از روی رسید می کشد چراغ را تا از راه المیر می آید و اینجا نیز خال سبزه که در کعبه کنایه است
مرکب یا هوای است خلاصی خوانند یافت و **وَدَعَا إِلَىٰ صَالِحٍ مِّنْ بَنِي إِسْرَٰءِيلَ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ يَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ وَحْدَهُ لَاحُدٌ لَهُ شَرِكٌ**
و قصد کنیم هر چه کرده اند که از آن ذکر داری که در صورت سبزه که چون سبزه هم و دعا داری و دعای
که سبزه کنان و اگر امیر میان و دریا در سبزه کنان و مثل آن پس که و اندیم آن کنان مانده و دره بانی بر کعبه کنان
یا غبار و شرف یا غبار کعبه را و داد و دینی خط سبزه که بانی است را و در سبزه کنان دریا بزرگ که در هر روز
اعمال ایمان است و این را بود **وَأَعْلَانُ لِلْغَيْبِ قَوْمٌ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مَلَكٌ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مَلَكٌ**
بهشت آروز دینی قیامت به سرانده از روی قرار که دینی بپاک ایشان در آخرت به از نشان که از اول است که
در دینی او شده و سبزه کنان است بجهت بجهت در بزرگ که در دینی است بخیزد و در سبزه کنان است
مستور که کند در دینی و اهل دوزخ در دوزخ و مراد و شرف را از سر است در دینی و قرار و در سبزه کنان
چه در دینی و در دوزخ خواب نباشد **وَيَوْمَ تَشْقَىٰ السَّمَاءُ بِالسَّحابِ وَتَكُونُ لِلْمَلَائِكَةِ نَزْلاً**

و یاد کن روزی ملائکه در آن نشان بدهند سبزه برین که بالایی نیست بجهت بجهت است و غلط آن را بر بزرگ است
و یاد کن که است از سبزه که نشان بدهند و تعالی از او را بجهت که ملائکه و شبیه روز قیامت در
براهنه ها کند و بجهت که نشان بدهند از حضرت ابی حمزه علیه الصلوات و السلام است که
آن مقام که نشان بدهند از حضرت ابی حمزه علیه الصلوات و السلام است که نشان بدهند از حضرت ابی حمزه علیه الصلوات و السلام است که
چه آخرت ظاهر بجهت خفا و در اول ظهور رسانید امور خوب و آخرت ظهور رسانید بجهت و دیت او دیت
ندامت و در دوزخ است و در دوزخ است که از کعبه کنان از کعبه کنان و در دوزخ است که از کعبه کنان از کعبه کنان و در دوزخ است که از کعبه کنان از کعبه کنان
آورد که ملائکه است نصف بکر و عالم در آید و گویند یا نبی حق است یعنی آسمان بجهت که از عالم و در دوزخ است
تا عالم در آید و این آن مقام است که حق تعالی فرموده که **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ عَبْدِهِ لَئِنْ أَشَاءَ لَفَتَنَّاكَ فِي سَحَابٍ مِّنْ ذُرِّ عَقَّةٍ**
و کان یوقنا علی الکافورین عقیق را پادشاهی را از روز قیامت مرقدی بنشیند را و ملائکه و پادشاهی بود
بزرگ که یک بن از اهل کعبه حضرت ابی حمزه علیه السلام به امر از آسمانی بان جلالت از سبزه کنان و در آن
عقیق ملائکه زبان و دینی از ملائکه است در سبزه با سبزه و با سبزه از و بر کعبه کنان و در سبزه کنان است احوال
وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ عَبْدِهِ لَئِنْ أَشَاءَ لَفَتَنَّاكَ فِي سَحَابٍ مِّنْ ذُرِّ عَقَّةٍ یا نبی حق است
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ عَبْدِهِ لَئِنْ أَشَاءَ لَفَتَنَّاكَ فِي سَحَابٍ مِّنْ ذُرِّ عَقَّةٍ و یاد کن روزی را که از روز قیامت و ملائکه سبزه که خود دینی بجهت بجهت
است را و بجهت بجهت آن می کشند آورده اند که بجهت بجهت ابی حمزه از سبزه کنان و در دوزخ است بجهت بجهت
و در سبزه کنان را از اهل کعبه کنان و در دوزخ است بجهت بجهت ابی حمزه از سبزه کنان و در دوزخ است بجهت بجهت
را از این سخن بانی صفت که بجهت بجهت است رسیدن خودی آید و گفت که از دین که نشسته که خود حضرت
خود صلی الله علیه و آله می شنوی و ملائکه می گویند که ما را عذر و شکم که همان مقام هر نماز و هر چه در دوزخ است
از تواضع خود می شنوی و می شنوی خود را با سبزه کنان و بجهت بجهت ابی حمزه از سبزه کنان و در دوزخ است بجهت بجهت

در بر کوه قرآن شست بر سحر و جادو جواب در عقب سوال آید و لایا فک بشی الا حینا ان یلقی
و الحسن فقیهنا هدی آیه شرکان برای و شل بی دریا فتح نوت و طو کت ب تو حقین کوبد کر
ما ی آید برای تو جالی راست و درست که بران بیای قیل این را در کند وی آید آن خبر را که یکبار
از وی بیان آید که یحییون علی و جحیم الیهم ان لک شکر مکنا و اهل سبلا
شرکان آید که شر کرده و شر بر روی خود یعنی دوی بر زمین نهاد و میرود بسوی دوزخ آن کرد آید
از وی بیان یعنی بیان ایشان بد راست زنا دل مومن که در دینی و اهل ان غیر میزد که
ای الفریقین خبر ما و حسن دنیا که هر دو صاحب ترانه از بیت را در ایشان معنی باشد و در
و لکن آیتنا موحی الکتاب و جعلنا مع آله هر قدر قریب و اویم و علی که دوی را
علیه السلام توبت و گردیدیم پس ایشان را برادر و برادر را برادر و در دعوت و اعلامی که شد
فعلنا اذ هبنا الی القدر الذی کذبنا یا یاتینا فذلکنا تمیم ما کذبنا بر روی کوفت
یعنی فخران کرده و او را که کذب کرده اند آیتها را با ایشان بکم ما فرستد و آن قوم را دعوت کرد و آن
با کس که بران بود پس هلاک کردیم ایشان را و گردیدیم هلاک کردی و بیت گردیدنی اخوان در دینی و قوم
و هم فوج لما کذبوا الرسول افرقناهم و جعلناهم للناس آیه و اعتدنا للظالمین
عذابا ایما و کون فوج را علیه السلام که کذب کردند یعنی فوج و اما که پیش از وی بود چون
نیت و ادیس علیه السلام با همین کذب سب که در دوزخ کذب یک نفر کذب غیر آن است یا
مطلق نیست و سل را که از خود و حق به شتم ایشان را عذاب موفان و گردیدیم تقدیر ایشان را از وی
مردان نشانه از آن حرب بگردانده که گردیم را بی سحران خدا بی در دناک و عاذا و عاذا و
اصحاب الزبیر و فرقتنا بین ذلک کین و هلاک گردیدیم مردم عاذا و بکذب و غیره

و الله اعلم

و گردیدیم و بکذب صالح علیه السلام و از نام چای است با در بیان که صاحب برین
کتاب را در وی کشید یا خبر و کتبانی بوده از آن بی سب یا همان حد و است که در سوره بروج مذکور شد
انما الله تعالی که در قیه و برین سب از ولایت بین و اصحاب را معنی از بقایای می نمود و در
بر نشان بیوت شد و از کتب و در بعضی لغات برست که بعد از قتل گشت و از کوفه زد و عذاب بر ایشان رسید
یا جیب بستان بود که کتب علیه السلام در ایشان بود که کتب وی نمود و دوی بر جالی چای کشت
بجوشید و بایه ای شیب علیه السلام شوال شد که کاه آن چاد و درم اش و در ایشان با نزاران و شین
دو فرستد یا قوی بود که خبر بر سر بر و شند و آراش و در شان نام ساندوی رسید به پیری ابله بود
این یعقوب برایش نبوت شد و از کتب نمود و کتب و در چای آید ختمد بسیاری برایشان بایه
و از وصافه مردان عمر را بر جنت یا اهل بر خطه بود و می فرستد ایشان کشت و اشی است که است
مطلب بر مومن اند و چون کتب بی خود کرد و می سجد و تعالی ایشان را سبلا که در بری از گردن که خنجر و بکاران
مومن بود و بجهت طول حق او افضا کشیدی و بر کوی که او را دفع بستم کشیدی تمام داشت ما پی و کوان
برای خود ایشان را در دوی و خود بودی و جنت او را عذاب کتب کرده بود یعنی سب و برین و بایه
دوی و خری سب و نزد یک رسید و از میان ایشان بر و دینان کتب است پیش نموده و در کار و در
اگر شر او کتب کند ایمان آید بهر دو حاکم و خود که خدا این مرغ را بکمر و پیل او را بر کوه و در حقیقت
نوعان است رسید و آن مرغ غایب شد و دیگر از جری داری چه بدیدید و در نام از دشتی نام و در حقیقت
نایب بود و مثل نه القدر این قوم بعد از جنت خدا و فرود خنجر کشید که در دشتی آن
دو که اصحاب را در هلاک گردیدیم و این سه ناکه و در میان این بایل عا و نمود و اهل از قریب
که فرمودی است که این را زنده و کلا خبرت با که الا مثاک و کلا یقربنا و کلا یقربنا

کردی از زمان که گنجینه شد آب فی جندش خود را و یافت از و دایش نهی در کمال اعیان و دین
 که میراند که خندان خود را تا برود که آنرا خستد از کجی که گشت وانی استی باشد و از پیش رفت و بر این خست
 گفت بهست حال کارها که خندان را از آب خوردن و غلاط کردن با کوفته اند بازمه از خست آب
 باقی بماند که خندان خود را تا وقتی که باز که گشتند شبان روزهای خود را از آب و فسکو که از و شای اینان بماند
 با کوفته اند و در پس بر پاکه کار دارند و در پا که بر حال است می تواند که پا بدو راه و
 و بدو اینان در شان شیب بودند و بقول واضح و شمر بر کفر که نام داشت و خود را تر صفرا و صغیر از کجی
 بر جان ایشان استماع یافت نزد یک شبان آنکه در نزد کاین بود که از او استماع می میداد که گشتند
 ایشان را سرایب ساند تا نزد خود باز و ندایشان از دوی حکم گشت و این را از آب می دیدیم که
 میستونی پاکه خندان ایشان را آب ده موسی علیه السلام پیش آمد و این را نظر در و در دوی می شد و بگریخت
 و بر طرفی رفت بخار و ایستاد و موسی علیه السلام در آمد و دوی که دین کشید و او بر شایب بماند
 هشت شبان نزد خود خورد و بود و کجی و کد زین کشید و کوفته از اسیر کرد و کوفته بر سر چاهی گرفت
 و یک یکی که چلن بر کوفته شدی از چاه منهار بر دشت و دوی که چلن کشیدند می شد یک کشید و کجی
 اندک آبی از این آب پس در دستان بار که بیکت جسم بماند و در چاه و کشت آب چاه بر سر آن تمام
 که خندان را بر آب ساخت و بر هر قدری که میخواستند که آبی از این آب بماند و در دستان
 اینک بین چرخه های پر آب و در اینان را شایب از و دایشان بر گشت پس از گشت موسی علیه السلام
 موسی علیه السلام را بدین گشتی خدا بدین گشتی که بر سر کین بر گزید که بگریخت موسی علیه السلام
 یعنی خود را که گشت و پیش حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اگر میخواستی با من می گشتی که گشت
 که در وقت دعا سبزی می کرد و از پدر و پست کلام افکار بود و با من را می گزید که گشتی که گشت

[illegible]

مانند این تفصیل کنیم و بین می سازیم و لایق قدرت را برای کسی که عقل خود را در راه برهان بجای ببرد
و نه جان و سبک را از انجمن سیرت چنانچه بپایان رسید و از آنکه اهل ایمان و غیره هم چنین می بینند
آصلی الله و حاله من تا میرین بگویم که می بیند که او هم که در خود بر خود بر کشته می باشد و در این
برکت که در راه دارد و در کمال است خدای تعالی را بجهت نصیبان و بسبب عدلان که او شد و در میان
که در میان و در او داران که در غلبه و در حق شان برده اند تا ختم و جملات این خیرات و جلاله الله تعالی
انما سئلوا لا تبذلوا فی الله و فی الذین انزلنا علیهم و لکن اکثر الناس لا یعلمون پس راست دارا
مقتضی است که در این خود را برای جاد است خدای تعالی را خالص کرد و ان می بیند که در این می بیند
برین اسلام است و است خود را که در این و در جاد است نماید و می بیند که در این می بیند که در این
مردمان را برای آن که در این و در جاد است خدای تعالی است و آن در اول است و در میان است و در میان
آن هم می بیند که در این می بیند که در این و در جاد است و در میان است و در میان است و در میان
که در این می بیند که در این و در جاد است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
ولا تبذلوا فی الله و فی الذین انزلنا علیهم و لکن اکثر الناس لا یعلمون و در میان است و در میان
و بسبب این که در این و در جاد است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
طبع و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
ولا تبذلوا فی الله و فی الذین انزلنا علیهم و لکن اکثر الناس لا یعلمون و در میان است و در میان
تا اینجا و بعد تمام می شود و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
از غیر است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
کسی که در این و در جاد است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان

نزد خدای تعالی با امانت و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
و نه جان و سبک را از انجمن سیرت چنانچه بپایان رسید و از آنکه اهل ایمان و غیره هم چنین می بینند
آصلی الله و حاله من تا میرین بگویم که می بیند که او هم که در خود بر خود بر کشته می باشد و در این
برکت که در راه دارد و در کمال است خدای تعالی را بجهت نصیبان و بسبب عدلان که او شد و در میان
که در میان و در او داران که در غلبه و در حق شان برده اند تا ختم و جملات این خیرات و جلاله الله تعالی
انما سئلوا لا تبذلوا فی الله و فی الذین انزلنا علیهم و لکن اکثر الناس لا یعلمون پس راست دارا
مقتضی است که در این خود را برای جاد است خدای تعالی را خالص کرد و ان می بیند که در این می بیند
برین اسلام است و است خود را که در این و در جاد است نماید و می بیند که در این می بیند که در این
مردمان را برای آن که در این و در جاد است خدای تعالی است و آن در اول است و در میان است و در میان
آن هم می بیند که در این می بیند که در این و در جاد است و در میان است و در میان است و در میان
که در این می بیند که در این و در جاد است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
ولا تبذلوا فی الله و فی الذین انزلنا علیهم و لکن اکثر الناس لا یعلمون و در میان است و در میان
و بسبب این که در این و در جاد است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
طبع و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
ولا تبذلوا فی الله و فی الذین انزلنا علیهم و لکن اکثر الناس لا یعلمون و در میان است و در میان
تا اینجا و بعد تمام می شود و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
از غیر است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان
کسی که در این و در جاد است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان است و در میان

ای پرکین برستی که این صفت و فعل نمی کرد و ای که او را به بند از سر نو کرده بود و می شکست از او
سپندان که از صفت و فعل بر بند آن در بر می شکست که اهل قیام بر آن نویسد و اگر اعتقاد کند و در بر
رغب است یا آن اهل درگاه نباشد با وجود و صفت و دوست آن یا در صفت از آسمان و زمین خارج و در بالای
سموات یا در زمین در مکانی میان بار و خدای تعالی از او حاضر گرداند و حساب کند بر کسی که خدای تعالی
بر یکوان است و علم او به خداوند است بجان من و چه در تفسیر این بیت علی السلام فعل می کند
از حضرت امام خمین علیه السلام که می فرمود این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که
من است و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که
تعالی جوین است با و اگر که یکی از آنها که مرتب می باشد و این که و این که و این که و این که و این که و این که
اقتضای او را به تعریف و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که
ای پرکین من پاسی دارم از این تعریف و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که
است که مرا می شناسد و صفت باشد و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که و این که
که برسد و از شداید و در هر دو برستی که آنچه فرموده شده است از وجاست برستی یعنی آنچه خدای تعالی
قطع کرده است قطع بکمالی و لا یضیق خدک للناس و لا یفتقر فی الاذن من حیث الله لا یجبت
تکلیف فی حق و بیکسو بر روی خود برای مرده یعنی بوجهی که بر روی مردم مناسب بود اقبال کن بر ایشان
از روی تواضع و در زمین برای نبی و انبیا و وجود کامی یعنی فراموش نماند با اهلان و در پیستان
برستی که خدای تعالی دوستی دارد و در فراموشی را که چون برود و بگذرد و نه فراموش کن که بر حسب شوم و در
نظا دل نماید و در آن که در راه است و روی بگردان بر روی زمین یعنی بگردی بر زمین بر روی زمین
خوب جانده و خدای که در راه است و در پشت که سوزن روی و خدای که در پیشگاه و خدای که در پیشگاه

صفتیک از آنکه الاضرایت لیسون الخیر و سیایش در مشرق و مغرب میان شمس و بطول می رود و در
درین علامت صفت و فعل است و در حرکت کردن نشان خبر و زکریا است بگویند و در شمس
اخلاق و بطریق تواضع قدم می نه و فرود آمدن کن و از پیش رانمی فرود می کشند و لغز و زنجیر و در
زبان و صفت گوی باشد در پیش گزشت ترین آوازها و آواز است یعنی در واقع صورت فضیلتی است
در صورت حمایه و وجود و صفت کردن بطبع و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است
بر صفت است و صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است
آواز هم را دوست داشتی و صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است
من صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است
صوت کامی و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است
صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است
از دستم پس این رفو و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است
فرمود که می شناسد و خدای که در راه است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است و در صفت است
از مولای صلاب الدین محمد روحی قدس سره چنین نقل کرد که در خطاب و از او برای طلب جو و کمال است و این
اجرای شوم است و بکلیب با در گذشتن و بکلیب با در گذشتن و بکلیب با در گذشتن و بکلیب با در گذشتن و بکلیب با در گذشتن
معلوم شد که نامی که از صاحب اخلاق روحی و یکی از بهترین را نام دارد و در آیه و این الله صفت
لکم ما فی الاضرایت و ما فی الاذن و استیع علیکم فی ظاهره و باطنه و فی الناس من یجادل
فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب چنین آیه می بیند ای مرده که خدای تعالی را صفت برای
نفع شما آنچه در آسمان است از ثواب و ماه و شمس اینان هر دو در دستار کان تا بر ایشان راهی رود که

بکذا ریم به خدمت خدای کنی این سخن از حضرت شاق آمد و روی مبارک در هم کشید و این بی و این خبر و بعد
برج می کشید به رسول الله صراحت عرب را در مکن که صلاح کنی و ضمن آنست بعضی از اصحاب رسیده که بودند
آنحضرت عرض شد و چون که سر یکایان داد و او را امین را از بعضی عسکرها و نیزه که ای پسر از تو است
با من بر تو می دیا بر سر خدای تعالی و بعضی عسکر و فرمان بر کافران که را چون او بچنان عسکر و ده خاندان
مدینه را چون این بی و این خبر بدی که خدای تعالی است و اینها را اینان و حکم کند و نوحه و اینها را
بِسْمِ اللَّهِ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا يَفْعَلُونَ خَبِيرًا و پس روی کن آن خبری را که می کردی و می بود
از پروردگار تو چون نمی از اینها است اینان بر کسی که خدای تعالی آنچه می کند و دانست و تو که علی الله
و کفی بالله و کتبه و تو که کن بر خدای تعالی می کار خود را و داندار و سپید است خدای تعالی کار سازد
و بکار همان و بکار کند همه این و اینها است آورد که ای خبر خیر بر این ایستادی و روی بر این
و بار که می کرد و او دل است که یکی از این قسم می کشیم و بار که می کشید و بار که می کشید و بار که می کشید
که در بود و می که در که می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید
بعضی می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید
گفت ما خلف الاثم فی چنین حق سبحانه و تعالی او را در حق کسی حاجت و معلوم شد که او را در دل است و چون
بسیار آمد که ما جعل الله لک من قبلین فی حقیه و ما جعلنا لک من بعد الذین ظاهرا و باهرا
فیهم الا ما جعلنا لک من بعد الذین ظاهرا و باهرا و لیکن فی حقیه و ما جعلنا لک من بعد الذین ظاهرا و باهرا
بمنه فی التبتیک بیا فید خدای تعالی روی را و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل
پس یکی بر نشاید زیرا که روح جویانی می است و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل
کنی با تو یکی از اصحاب حق سبحانه و تعالی و تو که در حق و تو که در حق و تو که در حق و تو که در حق و تو که در حق و تو که در حق

و تو که در حق

بکذا ریم به خدمت خدای کنی این سخن از حضرت شاق آمد و روی مبارک در هم کشید و این بی و این خبر و بعد
برج می کشید به رسول الله صراحت عرب را در مکن که صلاح کنی و ضمن آنست بعضی از اصحاب رسیده که بودند
آنحضرت عرض شد و چون که سر یکایان داد و او را امین را از بعضی عسکرها و نیزه که ای پسر از تو است
با من بر تو می دیا بر سر خدای تعالی و بعضی عسکر و فرمان بر کافران که را چون او بچنان عسکر و ده خاندان
مدینه را چون این بی و این خبر بدی که خدای تعالی است و اینها را اینان و حکم کند و نوحه و اینها را
بِسْمِ اللَّهِ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا يَفْعَلُونَ خَبِيرًا و پس روی کن آن خبری را که می کردی و می بود
از پروردگار تو چون نمی از اینها است اینان بر کسی که خدای تعالی آنچه می کند و دانست و تو که علی الله
و کفی بالله و کتبه و تو که کن بر خدای تعالی می کار خود را و داندار و سپید است خدای تعالی کار سازد
و بکار همان و بکار کند همه این و اینها است آورد که ای خبر خیر بر این ایستادی و روی بر این
و بار که می کرد و او دل است که یکی از این قسم می کشیم و بار که می کشید و بار که می کشید و بار که می کشید
که در بود و می که در که می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید
بعضی می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید و می کشید
گفت ما خلف الاثم فی چنین حق سبحانه و تعالی او را در حق کسی حاجت و معلوم شد که او را در دل است و چون
بسیار آمد که ما جعل الله لک من قبلین فی حقیه و ما جعلنا لک من بعد الذین ظاهرا و باهرا
فیهم الا ما جعلنا لک من بعد الذین ظاهرا و باهرا و لیکن فی حقیه و ما جعلنا لک من بعد الذین ظاهرا و باهرا
بمنه فی التبتیک بیا فید خدای تعالی روی را و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل
پس یکی بر نشاید زیرا که روح جویانی می است و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل و در او دل
کنی با تو یکی از اصحاب حق سبحانه و تعالی و تو که در حق و تو که در حق و تو که در حق و تو که در حق و تو که در حق و تو که در حق

و تو که در حق

میداشت دستگیری و در هرگاه دل مبارکش شکسته می شد و میسر نشد آن شخص با من و خدا بود و چون
می تابشتی ز دجبت ترین است که با بدین نام من را بخون تقی می کشی که تا که دوست عزیزم از آن
عبدالرحمن این مجرم ادبی شما علیه شهادت چید را نیست که چون شبید و حرمه و جعفر رضوان الله علیه شهادت
باشند حضرت سید عالم علی مد علیه السلام دست دعا بر پشت که با خدا یا کار کس اینک می دوزا
کرید و عالت دست داد و در اصل بر این طالب خلافتی فرود است خیر الوهین مرا شهادت این که
عبد را تحسیر دادی و سخن خود را مبدل فرمودی **لَا تَقِينُ هَٰذَا قَوْمٌ يَهْدِيكَ إِلَىٰ قَوْمٍ**
إِنْ شَاءَ أَنْ يُؤَيِّبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا و خداوند می تعالی است که این را یعنی که اگر
برای منی به جای این دعا خدا که مباحتر از اگر خدا که بر لافان برید با آنکه لافان را که در پیش
بر این بی ای را تو به در اگر لافان غایب بر آن می رسی که دست خدای تعالی امروز را که تو بر کنه بر آن می
که بر تو بر و **وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَلِيٍّ لِمَا هُمْ كَافِرُونَ** و کفر الله المومنین التمثال و کفر الله
قریباً غیرینا با که او اند خدای تعالی از دیدرنا را که تو دیدی از اب چشم این بی شک نیست یا نشد
فیضی و نوری و کفایت که خدای تعالی بر من را بخت کرد و سبب کشتن حضرت امیر المومنین علیه السلام شد و این
و پیشتر را که او را به نزار و مقابل که می گشت با پیشش و با در دست و با لای که شوکت آنها را در کیمت و جبر
در خنده جفا که کرد و در خاستن این چهار و این بود و عنوان آمد علیها آمده که کوکی که امیر المومنین علیه السلام
خدای تعالی توانا براد است هر چه جواب طالب بر می شینا آورد که در تقی سیر و کشتن از نیر آورد و چون
بیتشال هر که بفرموده بدل شد و او بر میان پید و این شمشیر که تو فرموده و علفان هر یک بجای تو را که
بجست که تو سیر و نفس حسد که در با شکران که تو افق نموده بود حضرت سید عالم و خلافت و جوی آدمی است
علیه و آدمی بعد از این و اقدار است حضرت کیمت را بدست شاه با که دولاب امیر المومنین علیه السلام است و امام

داد و بجا بر می می قیله و شهادت و تو و تو که چون مرا در تو جمع شود شهادت و این را که تو می توانی
حضرت فرموده و شب که بجا هر که میان ما و دشمن باشد حرف در ترس و دل ایشان بداند حضرت علی
و اهل بیت است که آنکه ملک القاتل سر بود که چون روز یک شیدم علیه السلام می ایشان یک شخصی بر پا شد و
گفت خالق حسد و که دو کوی خیم کجاست و همچنین در میان این تسلیم این و از دیند و بر کس است
و ایشان شاد و در برابر جبار ایشان است و پنج شبانه روز نماز کرده تا که این شهادت که هر کس که
این معاد و سنی است و در این کجاست از آن سر خیمه و تقی که در جود معاصر شد و حقین کیم
لیکم که در و ان ایشان را بقتل آمد و زمان الفضال ایشان را بر سیری بگریزد و اول ایشان را در میان شهادت
نماید حضرت فرمود که ای محمد کجاست که می که حق سجاد و تقی را بر ملا می کشم آسمان این کیم فرمود و در جود ایشان
ایشان را از خدا بریزد و در و ایشان شهادت فرمود و کجاست که می که بگریزد و در کیم بقتل ایشان شد و فرمود و در
و کشت و چون امیر المومنین علیه السلام حق طلب را بقتل که آورد گشت قتل شریف برست شریف ابراست حضرت
امیر ماستانده علیه السلام بود که وقتی خیار را برادر را بقتل می آورد و کجاست که امیر را خیار را برادر شهادت میزند
آه وای را این جفا که بدست خیار گشته شود و خوش حال بعضی که شهادت ایشان را بقتل رساند و اطفال و اولاد ایشان
کشتند و این شمشیر و از خونی حق فرود سال چشم بر جنت و حق سجاد و تقی این و اقدار برسد به دانند که
الَّذِينَ ظَاهَرُوا مِنْهُمْ قَوْلَ هَٰذَا كِتَابٌ مِنْ صِدْقِهِمْ وَذَلَّلَ فِي قُلُوبِهِمُ الْأَغْبَ فِي هَٰذَا قَتْلُكَ وَ
تَأْيِيدُكَ فِيهَا وَآيَاتُكُمْ فِي دِيَارِهِمْ مَا مَنَعَهُمْ وَأَرْسَالَهُ طَعْنَهُمَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرًا و او را آورد خدای تعالی آن را که بگریزد و امداد از اب و هم پش ایشان کشته اند و این
پیر و فرمود و او را خدای ایشان را کشته و در دهن ایشان ترس از پیر و کور کردی را که شیدم و خیم
مکوشد و نهی کجاست و بر سیری بگریزد که می لایقی زمان و در زمان ایشان و بر لاف و دشمن را بر این ایشان را

و اندک و بعضی از ایشان بعضی را که چنانچه گفت برود و کارش را بشفاعت گویند سخن راست و درست
گفت و منبر نمود که نماز شفاعت کند و شکر خدا را حضرت امام علی علیه السلام فرمود که هیچ کس نباید
از خلائق اولین و آخرین بگوید که حاجت باشد بشفاعت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم و خدای تعالی بپای
و زبیر را از کتب و ان او شفاعت تواند کرد و در روایتی آمده که او را دوست که از حضرت محمد بن علی
از است علیه السلام فرمود که بعد از من عصری علیه السلام بجهت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم از اهل کعبه می فرستید و چون خبری علیه السلام می آورد که حضرت خاتم الانبیا علیه السلام
عز و آله و سلم اهل کعبه است و می فرستد آن خیمه مثل آن که بر جان خود که صدای خوش می آید از آن
برخیزد پس تمام آن آسمان بهوش شد پس چون خبری علیه السلام از وی خارج شد برکت می داشت
اهل کعبه است و بعد از آن رسید در دهانی ایشان شریعی بدانی شد بعد از آن که از کعبه می رسیدند
که چه می فرمود و در دکان شفاعت کلام حق سخن راست که او است قل من یردفکم من الله آیت و
الا تدفن علی الله فاینا و ایاکمه لعلی هدی اذ فی ضلال مبین بگو که روزی می ده شما را از کعبه
بباران و از زمین بر بسات و هم فرمود که روزی سید به خدای تعالی چنان سوال را بخوان جواب است و اگر
کجا در آن روز خدای را نام زبان گویند جل بفرماند و دیگر کوی ایشان که ما مؤمنان روزی او می گویم
و بر پیش کشیم و شکران که چه در آن در عبادت است و در آن است واجب الوجود و شکر که ما روز
راستیم و دیگر ای آنکه را یعنی هر کدام از رفیقان و شریکین بر این که از او اندام از وی و ضلالت این
بعد از آن که از پیش فرستید و اوست بر آنکه بر وی است و بر ضلالت که این است از هر چه مثل لا اله الا الله
عنا لا اله الا الله عفا عما قبل و لا یجسد بگویند که از آنچه می گویم و برسد که از پیش شما
از آنچه می گویند بگویند که از هر چه سوال خواهند کرد و ما بسیار آن خواهیم داد این او است و از صف

و این را واجب است که بسا و ابرام ایشان کرد و علین بن الحسین علی آله و سلم و اللّٰه اعلم بالصواب
بما فی الله العزیز العظیم بگویند باین که در سبب اینها از ان بنی نباید تا بگویند بشفاعت تا این شریک
حق سبب و عبادت این نبازی و درست نیست بگویند خداوند غالب بر هر کس پس او که در هر کس است
از او با حکام صفات و موصوف بگویند باین که امام حسن را او در شکر است و ان و او و ما از سلطان
الا کافه فی الناس بشیرا و نذیرا و لکن اکثر الناس لا یعلمون و انما یؤمنون به اهل بیت علیهم السلام
و از آنکه در هر کس است و امام و شامل بر همه مردمان را از هر چه سود و زیان است و بگویند که باین طریق و این را
صاحب انصاف است که حضرت که مبعوث بود و بر سر او و او بین و بینان و غیر از آنکه از ائمه علیهم السلام تمام
و این مبعوث بوده و گشته اند می گاه از برای بماند است چون عمار و سید بنی فرستاد و هم را که از او
مردان از شریک و مؤمن و من جنس کسی را که توحید او را کند و چه کند و بعد از آن که از شریک او را ندانند
در میان ائمه صفات که کلام است و چون مکه باشد بر این است و فی ارضی بن ابراهیم و عمار و غیر از آنکه
از عباد این بگویند که حضرت ابی عبد الله علیه السلام از من بپسید که ای بن بکر چون که حضرت بنی امیه و آل
بنو مروان و غیره که در آن آیه تمام خلائق مبعوث است از اهل شرق و غرب و از اهل آسمان و زمین از جن و
انسان و رسالت حضرت بعد رسید که هم بنی از من سوالی اند و بگویند که حضرت در جوابی است و می بیند
بگویند اهل شرق و غرب را بپسند که گویند امام فرمود که حق سبحان و تعالی خبری علیه السلام را از من فرمود که
نام زمین را از من بگویند در این اقبال خود را بشت و در آن حضرت را در و من گفت که حضرت نظر
از اوست را باین شرق و غرب و خلفا که در هر قوم را از انان و دعوت فرمود و این اسلام بگوید
فرمود که و بشت خود و بر او بی بر لایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس بی نام هیچ شهادت و می بگویند که از
دعوت کرد و بپسند بفرمود و این فرج دیگر از این است و چون شریکان احوال قیامت با ضابط می شنیدند

کتابی بنویس که در این کتاب پس از این جرت و کشتن اندوختن از آن کتاب جز نیست بلکه
و عده نمی دهند که آن بعضی از ایشان که در دمای این خدمت بعضی دیگر که از اول و تا شصت و شصت
تباران که از وی غریب و کفر این الله عجبک بالحقوات و الاضاح ان من ذلک ان لا یکن ذلک
ان اسلمک ما من احد من بعد و ایضا کان حقیقا عفو را برستی درستی که دمای عالی کما هو
آسمان و زمین را برای آنکه زایل نموده از عالم خود و مگر با وصال حق با چارست از آن که در آن
که چون بود و دمای عیسی و دمای علیهما السلام را بر روی حق و حق است که در آسمان و زمین
نزدیکت رسید که شصت و شصت شود حق و حق از عالم خود و کفر از عالم خود و کفر از عالم خود
یعنی خاصی خود و خود را زایل شود و کما در اول را هیچ یکی پس از زوال با بی یار و دوستی که در
حق است ربوب که بقوت ربوب و دمای حق و حق که از این قول بر وجه کرده و دمای
دی قابل شود و دمای علم و علم و دمای صفت است و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
رسل خود کرده و دمای کفر و کفر و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب و دمای
خدا می که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
و ایضا یا الله چه دایما این کفر و کفر که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
ما را دایم الاضاح را سوخته و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
بر آید و بپندارد و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
که در آن کتاب کتب و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
است که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
الا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک

از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
یعنی که هر که می نویسد و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
دوستان که در آن کتاب کتب و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
صادق علی السلام که در آن کتاب کتب و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
که در آن کتاب کتب و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
از آنکه در آن کتاب کتب و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
الا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک
ایضا کان حقیقا عفو را برستی درستی که دمای عالی کما هو
آسمان و زمین را برای آنکه زایل نموده از عالم خود و مگر با وصال حق با چارست از آن که در آن
که چون بود و دمای عیسی و دمای علیهما السلام را بر روی حق و حق است که در آسمان و زمین
نزدیکت رسید که شصت و شصت شود حق و حق از عالم خود و کفر از عالم خود و کفر از عالم خود
یعنی خاصی خود و خود را زایل شود و کما در اول را هیچ یکی پس از زوال با بی یار و دوستی که در
حق است ربوب که بقوت ربوب و دمای حق و حق که از این قول بر وجه کرده و دمای
دی قابل شود و دمای علم و علم و دمای صفت است و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
رسل خود کرده و دمای کفر و کفر و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب و دمای
خدا می که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
و ایضا یا الله چه دایما این کفر و کفر که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
ما را دایم الاضاح را سوخته و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
بر آید و بپندارد و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
که در آن کتاب کتب و دمای حق و حق که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
است که از این پس با آدمی و از ایشان را و دمای ربوبی و دمای حق و حق که در آن کتاب کتب
الا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک ان لا یکن ذلک

بسم الله الرحمن الرحيم

بن واصل و ابوجبل لعین کشته است که این بن خاف قدری ششوان کند بدست آورده و بعد بن حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آورده و بعضی آنرا سید وید و بن حاضر بودند که بیت این ایرانی می خواند
مترقی را هیچ شاهدی که با و درین کرد و آن حضرت رحلت ناپسندی آمد علیه و آله و روزی که آنست بکار این است
برگردد و در آن کرد و در بعضی بر این دلیل شد که آنست که لا انا خلقنا من طغیة فاداه
خصیم منین که با و در آنست که آنرا که از کشتن بن ایلام را از آب منی و آنرا علقه ناست و در برتر برتری
ناطلین نام پذیر شده و پیروان آمده و از طوالت بر بزرگی رسید و چون کسی و دیو شد پس آنکه بطلان
و در ایام مقام جمال داده و حضرت کنا مشهور و حتی خلفه قال من جی الطیام و می بینیم و در این
مثل این امری عجیب آورده و ششوان کند و در دست ناپدید و خاک کشته بر باد و او را فراموش کرد و زمین را
در اورا که بیت کردن کرد و آنست که در او حال کرد و فرموده و بنا کشته و بی دست و بی کشت و در حق
و اعصاب و من قل یحیی الذی انشاها و لا تموت و هو یحیی کل شیء عظیم الذی جعل لکم کرم الارض
صلى الله علیه و آله و کرم کرد که آنرا کسی که اعتبار کمال با و فرمایند که آنست که با و در عدم و وجود و او را که
و انما تفصیل معلومات را می داند و از برای شخص را در حال شرف و تدبیر و سنا و در حق و انصاف
آن قادر است من الشیخ الاخضر قال یا ابا انا انتم من قودون که این که پاسبانید و دیگر که در این
از وقت شب آنش پس از آنجا که از وی می پرسید وید که آنش را در غاب مواضع از با و عرب و در دست
عقار که اول داشت و دوم و شامی از پنج بر شامی را در غایت پس از آنش بر این که آنست که بعد از آن که در
گرفتار است بر اعدا دشمن از وقت سحر کرد و او را سبب تضاد و وجود بر آنست که در است بر اعدا و
طرات و برتری کرد و در تواتر و در وید که آنست که اولین الذی خلق النور و لا تدعی لایا
علی ان یخلق عظیم علی و هو الخلاق العظیم که اینست که این که با و در آسمان و زمینها و بزرگی اجرام

ایشان توانا بر آنکه پادشاهان با جمیع خدایان و اجرام خیر و شر است قادر بر آن است
 آنکه زمین بسیار خلق و انواع مختلف احوال مخلوقات (بما افرغ ارضا و اذ لنا اذ جنتنا ان يقول له
 كن فيكون) بر این است شأن و کچون خواهد بود این چیزی است که در او را که حکم من باشد پس باید
 نزد بعضی مژگین است تا قدرت را در او داد تا به طریقی در حصول امور بزرگ است و
 نزع و بی وقت و تسبیح بزرگ است و استعلا است و کثرت و در غیر کس که در این
 سخن غرض آنست در کتب پیش را بر می و بی که کن شد از نظم من که در این کلام است
 که چون ملاک است و اندک چیزی حادث خواهد شد سبحانه الذي يبدى ملكوتك لخلقك في
 الله تعالى و حق است که بی شبهه است قدرت را در او است و او بی هیچ شریک
 و بعد از گردین خواهد شد برای کائنات و در حق و در میان کائنات را اندک
 عقابت و آنرا اولی است و در حق و در میان کائنات را اندک عقابت و آنرا اولی است
 بخواند خالصا و خلصا و بخواهد حق سبحانه و تعالی او را پادشاه و پادشاه برای او ثواب و در او قدرت
 قرآن و در موت و هر کس که بخواهد بعد و هر کس که بخواهد ثواب و در او قدرت و در او قدرت
 و می نماید و نماز و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت
 علی الصلوات و السلام و می است که هر چه چیزی را در دست و در دست آن نور است و این چهره را
 منزه که پسند که تمام بگردان و بر جود و بی کونی مرد و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت
 نیز مانند که در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است و در کتب است
 و هر که در شب بخواهد پیش از خواب حق سبحانه و تعالی بگوید که در او قدرت و در او قدرت
 و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت

بسم الله الرحمن الرحيم
 وَالْقَائِمَاتِ صَفَا فَاذْجَارَاتِ نَجْرًا فَالْقَائِمَاتِ وَ كَلَّا ان لَكُمْ لِرَاجِدٍ تَرْتَجِبُ
 در تمام عبودیت صف بر کشیدنی بر اینندگان بی شیطانی را از هر طریق مسدود می نماید پس خوانندگان حق تعالی
 بر اینها حق سبحانه و تعالی سوره یا که که بگوید در وصف است و کائنات بین هر آنچه هر چه در دنیا تمام
 یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام
 یا در آن که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام
 که بر سر است و در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام
 و در آن که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام
 این علم اند و می کنند از کفر و حق و در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام
 خداوند کائنات را در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت
 با یک خدای و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت و در او قدرت
 رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبِّ الْمَشَارِقِ أَوْدِكَ أَسْمَاءَ دَرَسْنَا دُرُودَكَ بِرَحْمَتِكَ
 این است و او می بیند از شرف و کواکب و در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام
 که هر روز از این همه از شرف و کواکب و در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام
 و الله اعلم بان چه سوره یا که که بگوید در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام
 انك اياك وحفظنا من كل شيطان مارد و هر کس که بخواهد در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام
 بارگشستار کائنات و در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام یا باینکه که در دنیا تمام

مرا می شود مثل برادر دشمن و بر سطح از حق این عباس منموده که زینت بصورت انسان است و بگویند
آرامشش شکل محله ایشان است چون سیات ثریا و نبات الغش و یقین از انکال چمن است که از
برقش منهدم و خوب است و وجود مقام آن بر وجه اکل با کمال غیر دلیل است بر وجه صلاح حکیم
جنت قدر و کما و دشمنی آسمان را نگاه داشته ای بر آمدن هر دو کسش فرمان لا یتقون الی الله
الا علی و یقذون من کل جانیب و حوزا و کس عذاب و اصیب الیمن خلیف الخلیفة
خاتمة شهاب قایم نمی شود یعنی طاقت نشدن در کوشش فرماندهن در اندامی بخانه کبریا
یعنی اثرات طایفه که مطلع اند بر بعضی از امور روح و بایکدیگر سکون و اندامی می شود یعنی برایشان کمالیست
باران می شود از طهره فی کف صمودی کند بر آسمان را ندانی و مردیوار است خدا بیست و آخرت پرست
در دنیا و ایش را وقت استماع طایفه کس که در با یکدیگر روید یعنی در دوختی از دست بر آید
در آید و اگر کوچه روشن با آفتی نوران در جرم را متاوی سازد یا میزد و ایشان بر جرم خورشید
مستحکم کنند و چون شایع از صرف آتش منبسط پس تواند بود که آتش ایشان را سوزاند مانند آبی که از ظرف
خاک نیشد و اگر آتش خوی صیغ ستونی که در میانه دست ملک او را آورد و در کجی از شرکان که در آن
عش و شر و در عمار و عوی طیش و قوت یکروزه میان از پیش از حق و کثرت عوایات می خوانند
حق سجاده و قالی این آیه و سنا و کفر استقیم اثم اشد خلقا اثم من خلقنا لا یتقون اثم من جلیس
لا یتوب بر سر از شرکان که از آفرینندگان آید ایشان تحت تر اندازد می آید پیش آنکه او را بر عالم طایفه
و آسمان زمین و کواکب و شارق و شبستری که آفرین ایم بران ایشان را از کمال چسبند پس از فصل
ایشان و آن حاصل شود و از انضمام سببهای بی یا جرای از منی و از این کلام اثبات دعاست و رد
استلزام ایشان را از آنرا چه که استحقاق محبت عدم قایمیت عدم مادیست و در و باقی است و قابل انضمام و اگر

سبب عدم قدرت فاعل است کسی بر خلق این اشیا که در کورند بر زمین این چند احوال و نبات و آن
قادر خواهد بود و قدرت صفت ذات که بر زمین نشو و نیست بر ممد و است کمال پس هر که بگوید
قدرت از اشیاء است طبع کند ذات ممد و است در و باقی و صفای از قریع عجب و در آید و در عالم
که گمان حضرت پیر صلی علیه و آله آن بود که هر که گفته آن بشود و بدان کرد و شرکان نشینند و با آن
کرد و پیر صلی علیه و آله را از این حال محبت ندان آید بل محبت و یقین و آن را از کمال لا یتقون
و اذ آتایه یستحقون بل برای قطع کلام اول است و در ادله بر منوع و شش یعنی کلام
کفار و است بر اکتف و شتی توان که در یک گمان ایشان بر آن و ایشان خیر می کنند با آن محبت داری که
و در قدرت است که چرا کمال محبت می کند و ایشان انوس می دارند و محبت تو را ایشان است که چون بند و آید
بر جری با کوشند و از او بدان بند پذیرند و چون بر بند خور و در دلیل صدق تعالی است چون انشقاق
یکدیگر را بر تفریق نمایند و اگر انوس فی کمال زد و قالوا ان هذا الاصح بین و کونیت یکدیگر
که در دلی بود اذ انما ایتنا و کما تر ایا و عیالنا ایتنا المبعوثون و ایا با و قالوا ان کون آیه و این
و با شیم خاک و کوشناسی بی درت و کوش آید با بر کج گمان شیم با بر کجستین و این محبت را و اشیاء
ایشان است بر بعد از آن بدان قل یسعدو اثم و این و آن برای مصلی علیه و آله را در محبت شود
با بران و حال کند که خوار و عباد را بشد هر که کفایت در آید و حوت با این است و جاری گمان با غنا
حقانیت و اجدد و اذ اثم یظنون پس بران نیست که آن یک را ندان و در می یک که در دست بر آن
ایشان من شود و از قریب و آن مدتی نکرده و قالوا یا و یکن هذا اثم الذین هذا اثم الفضل
الذین کنتم بیو تکذبتون و می کنید ای وای با اینست و در پاوست که را و در و می و از کمال که می کنید
و در یکم را و چند اوصدا و در یک گمان بدان و دیگر کون میان این جهان اصحاب سبب این را و در می که در کمال

وهره من مردود و بدان خورشید شو و سیم روی در حال نه در وقت تن دادن با کافرت مردود
مرغبت و سبک حسه در پی در حرکت نیاید و او را در طی جل جلاله فیضی و تفسیری و سبک حسه
علی النبی و علیه السلام جل جلاله است و پای سبک حسه و کافرت سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
بکمال صحت و عقل و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
درست میشد پس سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
بررسی کردی و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
نیز که صورت است و وقوع یافت بر کسی که با چنین جنس از شدت خوار میشدیم که از این خداوند
النبیة الیهین در پی کارین که در سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
کرد و و خدا نیاید و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
او را برای سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
صکات است و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
بود که با سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
برای او و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
است که اگر سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
علی ما و او را در سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
برای سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
علی ان سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و وقوع یافت که سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه

کذلک یخفی الخنین ان قد بین عبادنا المؤمنین سمیعین و اذین و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و کرد و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
بهری سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و او را بر سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و جایز است که مراد از برکت گشت و لا و او را بر سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
چون که است و در عمل خود با بیان و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
بجز سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
از این است که هر که در سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
بابت و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و انجبتا انما و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و بر این سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و نصرتا هم و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و انجبتا انما و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
الشیع و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و هر دو سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
سلام بر سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
چون که است و در عمل خود با بیان و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و انجبتا انما و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و نصرتا هم و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه
و انجبتا انما و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه و سبک حسه

عبدالرزاق دہلوی

۱۰۰

[illegible]

مِنْ دُونِهِ

بشهر کرد و دوشنبه بر این راه رسیدیم آمدند و در قیام آوردند که این آیه در تفسیر خود را به پیشانی امیرالمؤمنین علیه السلام
السلام زوال اجلال فرموده است و در این آیه واری تمام است این بنا را که حکام اصل است و غیر
از حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که هر چه بخواهد و تعالی عذاب بخوابد و در قیامت کسی که در این راه
من نهیستم که اولاد و غلط علیها السلام ایشان ولادت و حکام بودند بر تمام نام و یا یقین الی ویکم و
اسئلوا الله من قبل ان یاتیکم العذاب فیکونوا منقادین و با هر که در عبادت یا دعا و تضرع
تا فرید کار خود و گردن نهید امر و بر این اصلاح فرمود در توحید پیش از آنکه بپایند عذاب پس می داد و فرمود
بنی مکمل موقوف عذاب شما را نصرت من و یا یقینوا الحق من الله لایکذبن ویکم من قبل ان یاتیکم
العذاب فیکونوا منقادین و با هر که می بیند بر این توحید را که دوست و دشمن است بشما را و در کار
کوینا بی این رحمت را تا عذاب نکند نه نصرت را و با هر که در این راه رود و میسج را و دوشنبه بر این راه رسیدیم
در قیام کردیم و می رسیدیم آن ولایت بر امیرالمؤمنین علیه السلام و السلام را پیش از آنکه
بپایند عذاب تا که این یعنی عذاب و محبت یا هر که بطریق محبت و شهادت می آمدن او را و تمام دارد که میاید
ان تقول الحق یا خیر علی ما وقلت فی خیب الله و ان کنت یقین الشاخی بنی فمیرش را که
گویای شما می بیند بر این تفسیر کردیم و در عبادت خدای و توحید نصرت است که قایل نصی خواهد بود و گویا که
او که در طلب و در طلب جوار رحمت و در نصرت او و در نصرت صادق علیه السلام فرمود
که هیچ عذاب است چنانچه در تفسیر علی بن ابی حمزه فرمود که اگر است یعنی چون ایشان در عذاب می افتد آن عذاب
و دشمنی ایشان با دینی و دشمنی خدای تعالی در رسول است لاجرم این خواهد گفت و اگر دشمنان باشند وقت
وین عذاب دارند چنانچه در تفسیر خود دارد و در تفسیر صلی که بر یحیی و کار است که بودم از تفسیر کسان کتاب
خدای تعالی و رسول در این سیاهی و صلوات الله و سلامه علیه و بر من و ان تقول الحق و الله یتقون

لکنت من المتقین یا کونوا کما کانت علی ما وروی را بر این می بودم و بر این کاران و بر این نصرت بود
ان رسول الله صلوات الله علیه و بر من و ان تقول الحق و الله یتقون
بنی المتقین یا کونوا کما کانت علی ما وروی را بر این می بودم و بر این کاران و بر این نصرت بود
و در برادران پس این که گفت مراد از خود و اگر می شود که بگوید بلی فکذا و انک انما فی کلک
بپایند استکبرت و کنت من الکفار بنی یعنی بی تر ارادت کردند و بر این می بودم و بر این کاران و بر این نصرت بود
و رسول و دیگر ایمان من که سرایان علی اند پس تکیه کردی بشما و انما را در تفسیر خود و دیگر که می کشی
از ایمان و انما و دوشنبه بر این راه رسیدیم آن ولایت بر امیرالمؤمنین علیه السلام و السلام را پیش از آنکه
بپایند عذاب تا که این یعنی عذاب و محبت یا هر که بطریق محبت و شهادت می آمدن او را و تمام دارد که میاید
ان تقول الحق یا خیر علی ما وقلت فی خیب الله و ان کنت یقین الشاخی بنی فمیرش را که
گویای شما می بیند بر این تفسیر کردیم و در عبادت خدای و توحید نصرت است که قایل نصی خواهد بود و گویا که
او که در طلب و در طلب جوار رحمت و در نصرت او و در نصرت صادق علیه السلام فرمود
که هیچ عذاب است چنانچه در تفسیر علی بن ابی حمزه فرمود که اگر است یعنی چون ایشان در عذاب می افتد آن عذاب
و دشمنی ایشان با دینی و دشمنی خدای تعالی در رسول است لاجرم این خواهد گفت و اگر دشمنان باشند وقت
وین عذاب دارند چنانچه در تفسیر خود دارد و در تفسیر صلی که بر یحیی و کار است که بودم از تفسیر کسان کتاب
خدای تعالی و رسول در این سیاهی و صلوات الله و سلامه علیه و بر من و ان تقول الحق و الله یتقون

بر خدا تعالی و رسول و صلوات الله علیه و بر من و ان تقول الحق و الله یتقون

بلع را از و غنمت باشد بگوید که در سید و بسوی من خوارین است که خدای تعالی خدای شما بجان است و قتل این
سرا بر تیرند و صبح را چای آید و هرگاه که بخت نبوت من و بی نبوت رسیده این بر شما واجب شد
و بیای پس تو بگوید بسوی او بگوید و طاعت و بران بگویم باشد و از او بفرست چه بیدری که باز آید
از اسلام کشید و بگویش از اسلام است نبوت که تو قسم ما و صفت و در حدیث که اسلام با تو ای که
از و بگویش از و بود و در موضع او رده که استقامت سادات تو ای افعال و احوال است ظاهر او و طاعت
یعنی باید که نشان از شما را بکشی باشد و چون غیر استقامت رسیده است که از و نبوت آن کرد و نبوت علی که
بزرگست و خطای علی بن ابی طالب و هرگاه که از کائنات انگوینی بندگی را بهیچیکو نبینی بگو و بگو که گو
افس است تخلف منی شود مرا دانست که خود را تو بگو از و شرک پاک می سازد که ای اوست که گو
مال می بیند و این در حدیث در حدیث که بگویش نبوت رسیده است با آن که بگویش نبوت
از و ای آن در حالت خود و این دلیل است بر آنکه تو بگویش از و فروع و در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت
شرکان است که مال بگویش از و نبوت رسیده است و بداند که تو بگویش از و نبوت رسیده است و در حدیث نبوت
است نبوت بگویش از و نبوت رسیده است بر فروع و این دلیل است بر آنکه تو بگویش از و نبوت رسیده است
چون می است که جان ندارد و چون و نبوت رسیده است و شرکان بگویش از و نبوت رسیده است
می کند که بگویش از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
و برستی که انگو بگوید و در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
که آید و نشان چارگان رسیده است و چارگان و نبوت رسیده است که در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
چان فروع طاعتی که داشت بدین و غیر فروع نبوت رسیده است در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
علیه و از و نبوت رسیده است که چارگان رسیده است که بگویش از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است

که در حدیث نبوت رسیده است که بگویش از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
که در حدیث نبوت رسیده است که بگویش از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
مرحبت شد و چنانچه افعالی گویند از برای او نبوت رسیده است و در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
برگ از و نشان و در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
فروع طاعتی که داشت بدین و غیر فروع نبوت رسیده است در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
ناروا بگویش از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
چرا شود و در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
پس چارگان رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
بعد از آن که رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بگویش از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
که در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
عالمی است و بگویش از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
سکه است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
و بگویش از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
انعام و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
و بگویش از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
چهار روز رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است
آفرینش و هر چه در حدیث نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است از و نبوت رسیده است

خفت و خند و جاندا نزد و عید یعنی نوای تریش که ترا میگوید که برین با کرد و ایتم کن بخون
عناک بین الله شیئا ان الظالمین یقتلهم اقلنا یقتل الله و فی المقتلین و میستی که ایشان
وضع کند از نو خیزی را که خواهد صدای تعالی تو را برین رسید فرض و تقدیر است بحسب قطع الطاعه ایشان و علی بن
ابراهیم فرمود که این الطاعه را و ب رسول است صلی الله علیه و آله و ازین تر باشد و
تیمس شکران بعضی از ایشان درستان بعضی دیگر اند و دوستی ایشان یکدیگر را بسبب حاجات است و
علت خدمت و چون را با ایشان صحبت نیست از بی آرزوی ایشان مرد و صاحب ارفس خود یکدیگر
و کینه اکثرست و نمود و امیر المؤمنین علیه السلام علی استانی و بی و صدیق فی الدنیا و الاخره و بعضی
صدیقی و در دنیا و اعی علی تر از او و چون را برین دوستی در دنیا و آخرت و صدای تعالی دوست
برهنگار است و رسم ایشان را دوست و از سبب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که نام و پیشانی می خوانند
هَذَا بَصَائِرُ النَّاسِ وَ هَدًی قُرْآنُهُ لِقَوْمٍ یُرِیْهِمْ آیَاتِنا مِنْ نَحْوِنا بَرِئَنا مِنْ
چنانیاست مردمان را از این سپهرهای روشن که بدان بپسند و این را و دشمنی است از صفات و شجری از
عناکی که وی که چنان شود یعنی از بهر گمان که شرف طالب بر منزلتین باشند در عالم آورده که فرمای
شکر گان که نمون تراخته آنچه شاد در باب بحث و شکر گوید اگر است باشد و را با عالمی دیگر بداند که از شرف
بال و با لشکر و ن غایم بود و چنانچه درین عالم هستیم آید که آن حبیب الدین اختر خاکی است
ان یصلکم کالدن فی امتنا و علی الفالیات سوا غیایم و منافق ساء ما یجھکون
آیا پنداشد اگر گویا که در بهر باره و چون که و عصمت اگر که ایمان را از آخرت و شادمانا که گویند که در
کردارهای شایسته یعنی شکر گان و معان آن اگر است قرن مومن که آمده بود یکی است از گمانی که این و در
ایشان درین و آخرت یعنی هر که را با این بر در این زند و خواهد شد و دیگر که بر کفر و کفر است و

یا

بگفت که ایشان کی کنند و شکر که توحید و برادر نیست یکسان لای در زیر با آب حیات چه است
ایشان و بیات و محاسن است مومن در حال حیات بر طاعت و کافران بر معاصی و در وقت
مردمان بر شادی برکت اند و وصول بر زبان و ثواب آبی و شکر گان و کفر است و وصول بر شادی
بمناسبت و خلق الله الفرات و لا یحق بلوغ و لغز می کشد این عیا که است و هم لا یفلحون
دیناسته بدق سجاد و علی آسمان و زمین را برستی و عدل و صفای عدالت است که میان حق و باطل و
و شکر و موائ و صفاتی تفاوت باشد و دیگر را یکی که پا داشت داد و شود که کسی که یکبار کرد و شکر خود
ایشان یعنی هر که گشته گان مومن نشود یعنی محض ثواب خیار و در و با و عتاب اثر از وقوع یا بهر یک گشته
و از هر عمل بر جزا دهد اقرأت من انعم الله علیه و اذیل الله علیه و حتم علی متعبد و علی
و جعل علی بصیرة فیه من تعبد الله افلا یتدکدون آیا چون بی آید که از اکر است
صدای خود را و ای خود یعنی هر که شمس خود را از بی رود و شکر گان بر دنیا که فرمان صدای سپاس بر آید
بهر و خود را با زدی و دیگر یعنی بی گمانی رسد چون تبار و دیگر زبده از آن که در دین را با بی رود و
یعنی بر این رسم و تبار و غیر آورده که این آیه مانع از دشمنی در پیش در آنچه دانسته که در بعد از حضرت علی
صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که معاصی فرمایند زدی خود که در و صفای علی با
از اقامت و صفات او که در و دیگر را بر و گویند و دل ایشان آن نبوت و وجود آنکه حضرت رسول صلی
علیه و آله از این شرف و وجود و گویند چنانچه در زمان آبی را بر طرف کرد و حق سبحانه و تعالی ایشان را از
که است و لکن ایشان بزرگوار است چنانچه میگوید که چون بی آید که در و گشت او را صدای تعالی بر وی
که حضرت است معاصی گشت که در دعوت خایه دارد و ایشان چنانچه در دنیا را بر این گشته
و در دینان نهاد و بر کوشش این حق شود و در اول و انتقال آیت و حق علی علیه و آله و ساد و چشم او شش زدی

بنازده نانی نام برده که هر یک را که در کتاب بود یا نه در کتب دیگر بود و در کتاب است
و اما که گویند با حضرت هرگز از آنچه بود و نه بود و نه از احوال است و از احوال شریک بر او نه که از احوال
مگر که در توحید از اسم دارد و فلان نام ما قد هون من دون الله انما قد خلقوا من لا اله الا الله
انما قد شرفك في التخلات التي تاتي من اجل هذا انما قد انزل من عليم انما قد صاوتين
بگوئی که علی علیه السلام را که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
عنا بعد من که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
بن کتاب که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
یا در کتابی که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
شکر کان در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
یذخرنا من دون الله من لا اله الا الله انما قد خلقوا من لا اله الا الله
او کسی که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
نمی شود و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
روا شده و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
چند کتاب است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
پیدا می شود و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

و اما بدان شد پیش از این که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
بابت پرستان که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
اما تا اینجا که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
کتاب ما در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
انما قد خلقوا من لا اله الا الله انما قد خلقوا من لا اله الا الله
شکر کان در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
یذخرنا من دون الله من لا اله الا الله انما قد خلقوا من لا اله الا الله
او کسی که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
نمی شود و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
روا شده و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
چند کتاب است که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
پیدا می شود و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است
که در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است و در کتاب است

من کشف ما الذی سیتی فی حیدره کلمات شریفه الکیکم بالیتکیل الله منکم
 نما و ما در من جید و خد که چو شیره خاتم در پیشگاهت که ختم را بر کمال کمال که تمام را بر پیش
 هر چه تا که شمارا نامان در رسم که بر تو سپید بعد از آن با هم گردید و در ضرب در میان ایشان روش
 انگاه حضرت آمد آید الف لب صلوات الله و سلامه علیه با دست نموده بوقت بازوی هر دو خیرتی
 فوق رجب زد و دو سر او را شکانفت بدینا شایسته بعضی تا قوی این کلمات اند اما و این باب
 در فراست که چون حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوات و السلام فرمود که من علی بن ابی طالب و پسر من
 کف که مغلوب شد و در قسم خورای بر نگاشته شد و از نقل مرید و جی بسیار بر پیور یافته
 رفته بدرون حصار و در کفر رفته امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه اگر چنین خورایش در میان
 این قلعه محصور بود و بوقت که صدای آن در از جای چنانین از پشته بکند و در روی خدای
 جبرسات تا که گشته بدو بکشد و خاک مذلت بر دوش انداخته خسته و خفا بسیار که در کجالی
 ایمن و غیر آن چون آورد و چون مردم تمام بدون آمدند از خدق که شده و یکبار که گشته حضرت
 ولایت پانی صلوات الله علیه و آله آن در راه دست راست خود از روی خدق بر داشته چند گز راه دور
 انداخت و آن در دست و یکسوی سینه و یکسوی داند و مسلمانان تا حدی که گشتند و آن در راه
 شواله شدی از جای حرکت را و در سال نسل حضرت فتح کردند و با آن امر وین وقت یافت و من
 اسلام وقت که حکام به اگر در روی که حضرت من بر پیور خود پستان زد و در روز اذان حضرت علی
 و آیه تعلق السجده اقام چنان خسته نموده که چشم از نور باز داشت و سینه از نور و بی انداز و پیکار و درین
 دایت دست معذب غبار بود و حضرت بر بسیار می انداختند حضرت شد ولایت و میر و اب علیه
 الصلوات و السلام داد و که رافع کرد و حضرت مسجد اهرام در آمد و رسید و پشت بت دید که بسیار

بسته اند و نو که ای علی من پند و سکات بر حضرت امیر مبد و حضرت بران بنان بر نهاده و حضرت
 و ما به با پند ساخته و فرمود و که با حق و حق اب علی ان ابی علی کان دعوای و بر کشتن امیر المؤمنین صلوات الله
 امر وین استقام یافت تا آخری که خد که و علیما قد احاط الله بهما و کان الله علی کل شیء
 قدید و وین که خدای تعالی کار خسته بنهای دیگر با شمع خرمای دیگر که نور را در شد و بران و پند
 از آمد پس که اسلحه کرد دست علم خدای تعالی بران مرد و غایب مردان است یا درین عارض دوم و شام که
 هر شی که ائت را دست و بد و که صاحب الزمان علیه الصلوات و السلام فتح کند از شرق تا مغرب عالم دین
 و سلطت دست خدای تعالی بر بر خیز از رخ و این داعی نماید و اما و کان الله الذین کفر و
 ان لا اله الا الله لا یجحدون و لا یجحدون الا الله لا یجحدون الا الله لا یجحدون الا الله لا یجحدون الا الله
 و صلح کردند و هر یک با گردانید پس پنهانی هر یک که روی پس نیافتندی کار سازی که ایثار کا کار و
 داری که ایشان مد و کار می نماید شسته الله الذی قد خلق من قبل و من بعد الله یکتب
 منت نهاد دست خدای تعالی منت نهاد و آن سستی که گذشت است پس این بیان دیگر که گشت این السلام
 بر این خالاب بود و با نه بنان از حضرت خدای را خیر می رسیدی که در پستان او را غلب و گویید
 و دشمنان او میشد مغلوب و شکوب بود و هر چه بقیه مقدور و قهر و می رسید دست خدق که چنان خسته
 تبدیل و چنان آن تواند کشید که مطیع را تحت مقرر و و عاصی را از رخ مقرر نموده و در آنکه
 بودی که حضرت در پشته دایمی در می شسته بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در پیش حضرت علی علیه السلام
 صلوات الله علیه و آله و ان از این که از جیل شریف و خسته قیام و علی که کرب چشای ایشان را با صفا
 رسول مد علی و الله علیه که در ایشان را گرفتند و حضرت ایشان را از آرد کرد و این آیه بر آن که و علی الذی
 کفایتکم عنکم و آید که عنکم و علی من بعد ان اظهرکم علیهم و کان الله علیا علیکم

یعنی پیش بران سبب ثابت فصل ضایعی است و لطف او که سید نبوت و مظهر انوار نبوتی در زمان
 چنانچه در حدیث آمده و حق سبحانه تعالی در او فضل بزرگ و برسان هم در وی برین بیان هم در حدیث است
 و در بیان ما اصحاب من مصیبت و فساد و لایق است که لایق کتاب من حیث بیان آن بها
 این قول علی الله یسید رسیده و خواه رسیده هیچ رسد از نعم و انوار صایب در زمین چون غل و کانی و کسان
 دل و فرج و جزان و در زمینهای شام چون چاری صنف و فقر و کسب و دل و در و انوار بنان برسد
 که اگر نوشته شد است در لوح محفوظ پیش از آنکه پادشاه زمین است و باطنهای شام را جزئی که شمس
 بر لوح محفوظ با وجود بسیار همان بر لوح محفوظ است علی بن ابی طالب و اسم و در آمد و در قفسه که از حضرت
 امام غیر الصالح علیه السلام که راست و در حق سبحانه تعالی و در بیان آنرا است که در کتاب او در بیان علم
 اوست و کتاب او در زمین اعلام است در شب و در روز و در لوح محفوظ زمین با هم که با سلام علیهم
 او که بیاید در داشت است و میفرماید حق سبحانه تعالی که اینها بر شما نوشته ام بیکلایه سوا علی ما فاکه
 و لا تفرحوا بما آتیکم الله لا یحب کل غفالی غفود و ما انما کتوبه و من کتوبه و من کتوبه و من کتوبه
 بر شما از دل و عجب و عافیت و صحت و شادمان گردید بر آنچه و او را از راه و متاع دنیا اجبار است یعنی
 یعنی از او درین اول و از اقبال آن سرور شود که در استادی است و در این را استبای در حضرت است
 و امام الحقین و نور العالی است و منظر العالی است و سلام علیهم و اگر همین فعل خود در هیچ السلام که
 زهد و طاعت در میان و کلیم با و در آن که کجاست و سوا علی ما فاکه و لا تفرحوا بما آتیکم الله که هرگز از دست
 مایل شود و از راه این شادمان شود پس او را از راه زهد و طاعت و عافیت از راه تمام است و حضرت امام
 زین العابدین علیه السلام و سلام علیهم و اگر در آن ایم که از دست عجب نسیم و از این بیان
 و عافیت و صحت و شادمان گردید بر آنچه و او را از راه و متاع دنیا اجبار است یعنی

پس نسبت ایشان کند و میفرماید الذین یحبون و یأمنون انما هم با فضل و من یحبون
 فان الله هو الغنی الخیر من کل شئ و انما یتوکلون و یأمنون و یأمنون و یأمنون و یأمنون
 و حال خود را در راه ضایعی است و لطف او که سید نبوت و مظهر انوار نبوتی در زمان
 چنانچه در حدیث آمده و حق سبحانه تعالی در او فضل بزرگ و برسان هم در وی برین بیان هم در حدیث است
 و در بیان ما اصحاب من مصیبت و فساد و لایق است که لایق کتاب من حیث بیان آن بها
 این قول علی الله یسید رسیده و خواه رسیده هیچ رسد از نعم و انوار صایب در زمین چون غل و کانی و کسان
 دل و فرج و جزان و در زمینهای شام چون چاری صنف و فقر و کسب و دل و در و انوار بنان برسد
 که اگر نوشته شد است در لوح محفوظ پیش از آنکه پادشاه زمین است و باطنهای شام را جزئی که شمس
 بر لوح محفوظ با وجود بسیار همان بر لوح محفوظ است علی بن ابی طالب و اسم و در آمد و در قفسه که از حضرت
 امام غیر الصالح علیه السلام که راست و در حق سبحانه تعالی و در بیان آنرا است که در کتاب او در بیان علم
 اوست و کتاب او در زمین اعلام است در شب و در روز و در لوح محفوظ زمین با هم که با سلام علیهم
 او که بیاید در داشت است و میفرماید حق سبحانه تعالی که اینها بر شما نوشته ام بیکلایه سوا علی ما فاکه
 و لا تفرحوا بما آتیکم الله لا یحب کل غفالی غفود و ما انما کتوبه و من کتوبه و من کتوبه و من کتوبه
 بر شما از دل و عجب و عافیت و صحت و شادمان گردید بر آنچه و او را از راه و متاع دنیا اجبار است یعنی
 یعنی از او درین اول و از اقبال آن سرور شود که در استادی است و در این را استبای در حضرت است
 و امام الحقین و نور العالی است و منظر العالی است و سلام علیهم و اگر همین فعل خود در هیچ السلام که
 زهد و طاعت در میان و کلیم با و در آن که کجاست و سوا علی ما فاکه و لا تفرحوا بما آتیکم الله که هرگز از دست
 مایل شود و از راه این شادمان شود پس او را از راه زهد و طاعت و عافیت از راه تمام است و حضرت امام
 زین العابدین علیه السلام و سلام علیهم و اگر در آن ایم که از دست عجب نسیم و از این بیان
 و عافیت و صحت و شادمان گردید بر آنچه و او را از راه و متاع دنیا اجبار است یعنی

اینجا را میبینیم

مردی را که سنج شاست بجز در آسمان است و اگر در زمین است و او غایب است و در علم و زمان
مذاب کار درست کرده و دست او را در دانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سال چهارم هجرت
و جمعی از نوادین اصحاب جنت و بیت دو عالمی که در خدمت رسول صلی الله علیه و آله بودند و در خون
از شیرینی ایشان زکشته بودند و در پی انبیا رفت و در وقت که شب ببارید و در خانه ایشان ماند
و در سکنی برآمد و در آن حضرت کشته نمود و باقی اهل حیرل علیه السلام آن حضرت را خبر دادند
بعد از آن که در آن سکنی کشته شده و آنجا که در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
که گوید که در آن خانه کشته شده و در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
و این را با ایشان دانستند که از دیار خود بیرون بروید و بپایان بکشید که در آنجا کشته شده بود
معاذ الله تمام بود و بخیال آن نشان می خوردند و در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
اهل الصلوات الله و سلامه و آله و جمعی بر ایشان دستا و پا زد و در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
جلاست بر دل کردند و بر اسطریحی که در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
رسول صلی الله علیه و آله که در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
بر بر برونه در گرفت و ایشان بر شش طرف شام بریدند و او را غارت کرد و اهل آن اهل بیت
که ایشان می بختند و حق جان و مالی در باب بی انصاریه و تا که هو اللهی اخرج الذین کفروا
فمن اهل الکتاب یزید یا یزید لا قلی العشر ما یلتئم ان یخرجوا و اهلهم ما یلتئم یحسبهم
من الله فایم الله بین حیت که یغنیوا و قد ذل من کل لیسه الاربع یخرجون بینهم یا یزید
ایدی المؤمنین فاعلموا ان لا اهل الاقصیا است ان خداوندی که از روی اول بیرون کرد و آنما
گویند و از اهل دین یعنی بی انصاریه و تا که در زمین بماند و در اول راندن ایشان را بر برون

چو این سبلی بود و از اهل کتاب که جلا وطن کردند و در شرفی ایشان بفرجه خواهد بود و اول کسی که
بشام است چه در آن زمان آنی از باب باید و مردم را برین شام راند و از آنجا که است
قایم شود و آن شام و دست و چون بی انصاریه و در آن شام محو شود پس بفرجه ایشان
در اول شام شامکان نه است ای یمنان اگر بیرون رود بی انصاریه از مدینه بکشت بسیاری بود
و شجاعت و شوکت و گمان برید و آنجا که از آن کشته شده و در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
از خود و آمدن حکم خدای تعالی بر ایشان پس باید عذاب بی سجده و تعالی در میان ایشان که در آنجا کشته شده بود
و صاحب حکم ایشان قطع و مانع آن شام شد و بکشد حضرت قحطه و تعالی در میان ایشان که در آنجا کشته شده بود
تا دل بر جلا نماند و آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه که در آنجا کشته شده بود
سابق علیه السلام بر پیچیدگی محبت شام کشته شد و از برای این غنیمت را حلال ساختند و از
برای حضرت یمن که بر راه ترس و دل شمشیر انداخته و در روی زمین را مسجد و طومارین که در آنجا کشته شده بود
و در انبیا غنیمت مخصوص داده اند و چون بی انصاریه بر شش جلاست که در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
خواب کردند بر شامی خود و بیستای یمنان بی انصاریه که در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
خواب شدند پس کاز بیت خود خواب کردند و در فرات که چون بیرون بود و در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
ایشان بیت یمنان بی انصاریه که در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
ترشید و از فعل آن بر می کشند میخواستند که با جوسه بدیش شمشیر را با کرده و حوز را بر آید و در آنجا کشته شده بود
جلادت کرد و در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
چنانکه در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود
اقتان و از آنست که خدای تعالی نوشته است در این خط که در آنجا کشته شده بود و در آنجا کشته شده بود

روایت از کتب معتبره
مستند است که خداوند تعالی

در آیه شریفه و ما یرى ارجحان بود که بعضی از مفسران گفته اند که دشمنان را در جهنم
آوردند و این را با این که با ایشان محبتی تمام می شد و خداوند تعالی آن را فرمود است کسی که مخالفات
کرد با ایشان قبل از این که بر ایشان برآید که بعد از آن قطع محبت کردند و آوردند که قوم حسد را
به حضرت پیغمبر علی علیه السلام و جان بود که بر کینه مسلمانان قصد کردند و دشمنان وین را بدیدند
حق سبحانه و تعالی در بار ایشان فرمود که لا یتنبیکم الله عن الذین که یقیناً یزیدکم فی الذین
که یخرجونکم من ديارکم ان یمنوهم و فی حق الیهم ان الله یحب المصلحین تنبیه
خداوند تعالی ای مومنان از آنکه ایشان کار را کرده شما در کینه وین و عت و پیروی کرده شما از ایشان
و نه از ای شما بوی خود که در میان شما و خل نموده اند و از زمان که در کینه از ایشان را قتل فرستاد
خداوند تعالی در حق میفرماید که خداوند تعالی بشارت داده اند شما را از آنکه سبک کنید با ایشان و از آنکه عدل
کنید و با بر سر سینه علی و بجز برای ایشان درستی که خداوند تعالی دوست دارد عدل کندگان را
انما یتنبیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الذین را یخرجونکم من ديارکم و یظاهر علی
اینها حکم ان قتلتهم فمن بولس فاولئک هم الظالمون غرض از اینست که حق سبحانه و تعالی
نمی بگوید شما را از آنکه کار را کرده اند با شما در دین خداوند تعالی کسی که سب و کینه کرده شما را از ملایمت
و محبت کند و در محبت است مذموب و عادی بر سر چون که در آن زمان شما بعضی سرکشان را که بعضی از صد
حرب آورده بودند بعضی که کسی حسد را کرده و کسی که با شما می نمودند و بعد از خداوند تعالی از آنکه
کنید با ایشان و هر که دوست دارد ایشان را پس آن گروه دوست دارند که با ایشان میسختند از کینه
دوستی و بغض و محبت می کنند چه دوستی خداوند تعالی می بدوستان خداوند تعالی که دوستی می کند
و چه کینه بر سر زبان و در میان بن جاسوس خود که چون در حدیث مسلم واقع شد که بنی امیه را آن بود که

بر سر کینه که از کینه بر سر آورد و از کینه بر سر داشتند و اگر کسی از مدینه روی بر تفت عیال بکشد
او را بدیدند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
الاسلام بعد از آنکه صلح نامه می شد بود و در حدیث آمده است که در مدینه و کینه بر سر داشتند
که از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
حکایت شده بود که جبریل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله آن سر را بر مردان واقع شده که بر زمان و در آن
که در محبت را بر سر کانه باز میدادند و از مردان می پرسیدند که کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
بعد از آنکه در کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
اینچنین بود که کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
یا ایها الذین آمنوا اذبحوا کینه الذین یاتونکم بالبیانات بما جرت فامضوا عن الله اعلم یا ایها الذین آمنوا فانی علیکم
نویسایم فلا یخرجونکم الی الکفر لانه حل لهم ولا تم یحکون الحق و اقوم ما اتقوا
ولا جناح علیکم ان تنکحوا من اذنا یقینون انکون من ولا تم یحکون الحق و اقوم ما اتقوا
ما اتقوا و لیست کینه ما اتقوا و لیست کینه الله عینکم و لیست کینه الله عینکم و لیست کینه الله عینکم
چون باید شما زمان که می بختید و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
که هر دو در کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
بسته است بگو قاص برای دوستی و تمیز از اسلام این است که هر که کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
رو بدارد که در کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
ایشان را که در کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند
تا که در کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند و از کینه بر سر داشتند

چون می داند و می شنود در روز آنکه یزید را می کشند و عاتق با سبکی که ترک نکرده است در روی
خاکشیدن و روی بریدن و دعا بول و غیر آن و چون می رسد دو پست خندیش چنان ایشان
و طلب آبرزش و زانی برای زمان چست کنند کان از خدای تبارک و تعالی و خیرش که خدای تعالی
آبرزش می کند ای است که بر وی چست کنند هر آن برایشان که تویش بود و ایا آن در روز که از آن
آورد که از اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر کن صفا چست زمان شغال است و غیر
و اصل از نوشته بود و مندر شربت باران آن که چنانچه کسی در وقت شافت و حضرت حکم فرمود
که در آن چست کنند آن مانند در آن چست کنند ای که بر آن برادران و
گرفت زیرا که در آن بر اسلام و دعا چست کردند پس نه بان بی حضرت وقت نشد و مندر شربت
نگذرد که چست کنند که در میان روی است مشک اگر از مال چیزی یا خیر که به شرم طلال
مرا باز او چنان حاضر و چست آنچه به شرم انداخته و غیر آن بر تو طلال است آنحضرت بنمود
او را شافت و در روز که چست و شربت می گفت بی با چست که کنان از خدای تعالی از
غشونک دیگر و روز که زانکند نه گفت یا خدای تبارک که در میان و در روز شافت
که شست و دیگر و روز که کشید ادا و خود را انداخت و در کجای میسر و در شاد و بزرگی کشید
بترید اند و چست او را اصل که از او چنان بود حضرت امیر را می بیند و خالی از کین ادا و غالب است
و سلاطین و اهل قتل آورد و در روز که حضرت بنمود و در خند چنانچه در پیشان او و دیگر
در روز که در آن چست نه چست انداخت و آن که به تان چست است و در کجای را بر شد و کلام
و چون آنحضرت در کس نمود که چست و در عرف من گفت عاشا که در مجلس می شیم و در کس
چون شربت از حسیان این چست خود را در کس است که شست ادا و شستن آن بسیار است آورد که

چون

که می بیند از در و شربت و چست بر من با بیرون و تو می سگروند و خبر اهل اسلام پیشان کشید
این آیه یا ایها الذین آمنوا لا تنقلوا ما اعطت الله علیکم قد یبشرونکم الا انکم کان
یبشرونکم من الغیاب القیوم ای کون مومن و تو می سگروند که کسی که ختم گرفت و شربت
با این بر آن که سیدش از می بیند بود و از او با آفت چنان است که سب خدا و چنان
وقت به آنکه از آن صلی الله علیه و آله پس ای شربت از می بیند و چنان از شربت از می بیند و در روز
و آن چنان که با می بیند اند که شستن از آن که در با می بیند رجوع ایشان مدینه با بیرون آمدند از شربت
عقی چون کادان مرد و کین حال خدرا نوشته اند و از این که چست اند که در روز شافت
آمد و کس که سوره چست بخواند مومنان از روزی که شافت اند و در روز شافت و حضرت
علی علیه السلام چست اند و سلاطین و علی آیه و آن که چست شربت که در این مورد بخواند شربت
زاد علی و در می بیند چنانچه که دل او را برای جان و بصیرت او را پند کرده و در روز شافت
چسبون بر کرد و در روز که ادا و شافت

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا لا تنقلوا ما اعطت الله علیکم قد یبشرونکم الا انکم کان
یبشرونکم من الغیاب القیوم ای کون مومن و تو می سگروند که کسی که ختم گرفت و شربت
با این بر آن که سیدش از می بیند بود و از او با آفت چنان است که سب خدا و چنان
وقت به آنکه از آن صلی الله علیه و آله پس ای شربت از می بیند و چنان از شربت از می بیند و در روز
و آن چنان که با می بیند اند که شستن از آن که در با می بیند رجوع ایشان مدینه با بیرون آمدند از شربت
عقی چون کادان مرد و کین حال خدرا نوشته اند و از این که چست اند که در روز شافت
آمد و کس که سوره چست بخواند مومنان از روزی که شافت اند و در روز شافت و حضرت
علی علیه السلام چست اند و سلاطین و علی آیه و آن که چست شربت که در این مورد بخواند شربت
زاد علی و در می بیند چنانچه که دل او را برای جان و بصیرت او را پند کرده و در روز شافت
چسبون بر کرد و در روز که ادا و شافت

قطره ای باران در کیمیا پیاپی و امثال آن مراد کمال است و اما در آن کجاست معنی معنی هفتاد
از و این علم او خارج نیست حضرت پیر صلی الله علیه و آله علم را این چنین است ای کبریا و معنی از وی از وی
میکنند که حضرت پیر المؤمنین و امام الحق صلوات الله علیه و آله از این چنین است که ما من احدی که علم را
الله من اراده چنانکه خدای عز و جل در کتبش گفته است و معنی از این است چنانچه گفته است و معنی از
حق تعالی در حدیثی است که هر که سوزد چنانکه دانه شود و بعد از آن که سوزد چنانکه دانه شود
مموده و کتب دی که در آن ذکر کردن بن و از حضرت صادق علیه السلام نقل است که هر که این
بخواند و در تیر آن بکوشد در حیات و جی پس او را از زمین رسد و از کید و شرش این زمین باشد و حضرت علی
علیه السلام و سلم چنین بود در تیرت خدا

بسم الله الرحمن الرحيم
بَابُ الْاِتِّمَاعِ فِي الْقَوْلِ بِاللَّسْلِ لَا تَخْلِفُ مِنْهُ قَلِيلًا اَوْ كَثِيرًا عَلَيْهِ وَذِكْرُ الْقُرْآنِ وَتِلْكَ
نَقَلْتُ عَنْ حَضْرَتِ رَسُولِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فِي رِجَالِهِ فِي رِجَالِهِ
فِي كِتَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوَاصِتُ كَرَامَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوَاصِتُ كَرَامَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوَاصِتُ كَرَامَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
پرسید می و با وی نماز کردی حضرت می سجاده نمازی با وی خطاب می نمود که ای کبریا و معنی از وی از وی
نقل می کنند که می می بود از آن در تیرت بر خیزد راجع به نماز که از این است بایست که در این علم
فرمان بود میان نماز و تیرت بود و از چنانچه می سجاده نمازی فرمود که هر که این را بخواند که از این است
ای که می از تیرت اندکی تا پشت بر آید و از این کفرش به یازده کن برنجش تا نشان دهد و غایت این
باشد این بر تقدیر است که گفته اند لا تَخْلِفُ مِنْهُ قَلِيلًا اَوْ كَثِيرًا وَذِكْرُ الْقُرْآنِ وَتِلْكَ
از نصف شب و نیم روز و بعد از این نصف باشد معنی این چنین است میان دو امر میان آنکه بر خیزد و از نصف

برقعی و میان آنکه خستیا رنگدانی این دو امر که آن هر دو نقصان است از نصف و زیاده و بر دو نقصان
بعثت است چنانکه است و معنی از وی از وی از حضرت صادق علیه السلام نقل است که هر که این را بخواند که از این است
یا نقصان کن از عقل اندکی را و چنانچه و شمرده بود آن است که آن را یاد و شمرش کن هر دو نقصان از اوقات و از اوقات
ایمیر المؤمنین علیه السلام و السلام فرموده که هر که این را بخواند که از این است و از این است و از این است
سنگین شود و از عمر بر مثل از عمر بر یک و یکین کوب می کشد راجع به چنانچه و شمرده بود آن است و از این است
تا نیکو و با یک باشد نعمت یکی از شما آخر سوره با آنکه می کشد که از آن سوره را بخواند و از این است
که البقره را که بر تیرت خواند و در سوره است اما که تمام و از آن است که می کشد که از این است و از این است
در تیرت سوره بود که در سوره و در سوره سوره آن را خواند و از این است که در سوره و از این است
و حقانی سیاحت می و چون هر دو حقانی می که در سوره و از این است که در سوره و از این است
مراد از تیرت تیرت است و از سوره معانی آن است و از سوره معانی آن است که در سوره و از این است
اِنَّمَا تَسْتَلِي عَيْنُكَ وَتَلَا حَقِيْقَةً بِرِسْمِ كَرَامَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوَاصِتُ كَرَامَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوَاصِتُ كَرَامَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بر تکلیف شد که اگر آن بدو حقانی یا اگر آن را بود از این است و از این است و از این است
و حکام باقتیل بود و معانی آن بر کافران و قتل بر منافقان یا اگر آن باشد و از این است و از این است
میشد بر تیرت آن و آن در سوره معانی آن است که در سوره و از این است که در سوره و از این است
بی اعتدال بر خارج و اگر آن حرف و کلمات از طریق متا و خارج می شود و از این است که در سوره و از این است
عید و از این است که در سوره و از این است که در سوره و از این است که در سوره و از این است
می که از این است که در سوره و از این است که در سوره و از این است که در سوره و از این است
بر آن می از این است که در سوره و از این است که در سوره و از این است که در سوره و از این است

وکنن خیرات را ظاهر شده که موعده است بهشت عیسین که هر ادم کرد است خدای تعالی اورا بخیر
لینهم و بچنان است موعده می نماید و نشان اورا بر همین که شراب و آب طایبان بشه طعام
از بهر بیان در حقان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که این را اکثر شتر و فرموده که این
امر و شهادتی است و فرمان فرودن و نیست مر از آن نه ملامتی و از طعام خوردن برای بکین نشانه
و خود در آن شب آب در دهان خود و در یک یک صاع دیگر آب که در دهان است و بر سر حضرت
انیرالزمین علیه السلام بخانه تشریف آوردند از نماز مغرب و طعام پیش آوردند یعنی آب برود و نشانه
و گفت السلام علیکم یا اهل البیت اتقوا منی ام از اولاد و ما چون که در وقت بیدار شدن شهادت مرا
اطعام کنید که خدای تعالی شما را از نواید بهشت طعام و به حضرت علیهم السلام طعام خود را از برای او
دست داد و آب خالص در دهان خود و در روی خود بر حضرت سید و جهان علیه السلام صاعی
آبیا کرد و نان بخت و قتی حضرت امام تقی علیه السلام نماز تمام کرد و بفرز تشریف آورد و
طعام پیش آوردند اسیری که برده اند و گفت السلام علیکم یا اهل البیت و خواجه القدرین سرور
از سیران خود اند و طعام و مصلحتی تسبیح و تعالی شما را از نواید بهشت طعام پیش این پیغمبر
طعام خود را برای ایا که در دهان و در آن شب نیز آب اطعام کردند و در آن اوقات اهل بیت علیهم السلام نیز
آب جری و بکینا شایسته بود و در چهارم جبریل علیه السلام از حضرت زو جلال آمد و گفت و اگر
یا محمد صلی الله علیه و آله که حق تعالی عزالت فرموده و در باب است تو این مورد دست که حضرت
معمی فرموده جبریل علیه السلام خواند که قل ان علی الانسان حقیق من الذکر لیکون شایعا
مذکور آیه که بر آدم کمالی که در آن بود جبری یا که در حق تعالی بیان که در ظاهر شایسته
نموده پیش از قیام روح و کسی با تائید او را یا دیگر و پس از تمام برپیل تقریر باشد و در نازل علیه السلام

در وقت

در وقت که در او نشان این حضرت امیرالمومنین است علیه السلام چه می بینی یا علی است و در حق است
که باقی علی الان من جن من الهیة الا که ان خیرینا مذکور این بنا بر آدمی مسیح و حق از او که در
در و جبری مذکور بوده اند و چگونه چنین باشد و در این که پیش از طاعت آدم علیه السلام برپای می نمود
که لا اله الا الله اما محمد عبیدی رسولی و اید بر حق و بر مومنان و است این آیه پسندید انما خلقنا الانسان
من نطفة امشاج یثقیل فخلقناه نجیفا یضرب بر سر که ما او بر مومنان را که از او داد و سید از او
منی اینچنین آب مرد و در وقت او در دست کرد و ندیدیم و با هر دینی می ایم و در پس که او را یار او
شتر او پناه بخمن باشد از میان دلایل و استماع آیات و تفسیر است که آدم را خلق نمود انما خلقنا
البشر انما خلقنا لای انا کفو ثرا و بدینی که از او را داد است که طریقی فی الالبیت علیه السلام است
بغضب او و از آل است پس پاس و در حق تعالی سید که در دست از اهل البیت باشد و شتر از ایشان است
که با سپاس یعنی کافر حق نبی که طریقی ایشان را بخیر از او که پیش از آنکه در مصلحت بدست آورد و بفرمان را بر ایشان است
که انما خلقنا لای انا کفو ثرا و بدینی که از او را داد است که طریقی فی الالبیت علیه السلام است
و نشان اهل البیت و بفرمان که در آن آب را بر مومنان که در دهان خود دارند و از حق تعالی که در آن
پرستند بفرموده و از برای این بود که در شان اهل بیت علیهم السلام است به طاعت آدم و مومنان که با تائید
با کفر و خرافات است آدم حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است و در حق تعالی انما خلقنا
من کانی کان و ما کانی کافرا و بدینی که در سبک کاران فی الالبیت صلوات الله علیه و آله و سلم است و بفرمان
ایشان پناه مذکور است از تمام شجر و تمام شری که از کمال او که فرموده بدینی که از او را که در دست پانزده
تا نصف و شترین و شترین و شویا و باطله و شترین و بدینی که از او را که در دست و در او را بدینی که از او را
و بدینی که از او را است که در آن کافرا و در حق تعالی انما خلقنا لای انا کفو ثرا و بدینی که از او را که در دست پانزده

دست باز دارد و دستهایش را بر سر او نهاده و میگوید ایان من است و منم که ایان من است
مستحقا می رسد ترا ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دور سیر و میگوید که با شماست آن دوستان
در چه چیزی توانید و گردان اینی تواند و سستن بر چه چیزی که بهی برود و کار است مستحقای علم نیست
یکی کسی اجبر ندید چه اطلاع بران خاصه حضرت است و قالی است که نیم انحراف است و سوال این برای
در چه حالت این سوال یعنی برای چیست چه سوال توانید و گردان است و سبب گردانیدن و که میگوید که
و خاتم نبوتی ذکر می است از او که ریاست و علالت از علومات او کافی است این را از این است
روشن بر آفتاب او و وجبت استعدا و تبه و اما در شدن برای آمدن پس سوال گردانیدن این است
اینا انت من یخبرنا کما نهم یخبرین و هذا لک یکتبوا الا حقیقه او حقیقه ما جز نیست
که تو هم گفته هر که را برسد از قیامت که یا که روزه روزی که برسد قیامت را که از آمدن آن می رسد
درمانت کرده اند و دنیا با و بر هر که شایسته روزی یا چاشت آن روزی که غیبت آن مذکور شد یعنی از روز
از مولا آن حجت ز مولا آن خود را فراموش گشته و چنان پندارند که موبدان در دنیا که چاشنیهای پستی است
در حدیث ابی ابراهیم که هر که سوره وان زحمت بخواند باشد با او در روز قیامت که بقدر که از آن کینه
مفروضه تا بر پشت رسد و از حضرت صادق علیه السلام نقل است که هر که این سوره بخواند میرد که
سیراب در بهر چه نموده مگر سیراب و بر پشت در روز و مگر سیراب استم از عاقبتی که عاقبت بسیار است

بسم الله الرحمن الرحیم
عَبَسَ وَفَلَّی اِنْ جَاءَهُ الْاَنْعٰی مَا یَنْذِرُکَ لَعْنَهُ یُرِکَ اَنْ یَذَّکَّرَ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرُ
آورده اند که شب آن شب برین سوره که این نام که در پیش کی هست مجلس شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله

آمد و آنحضرت به حجت صادق علیه السلام و پیش مثل ابراهیم بن شام و بنی بن ربیع و بر ابراهیم بن شام و ابراهیم بن شام
این که گفت که محبت آنرا می بود و آنرا از دست حق را بر آنحضرت نقل کرد و آنحضرت از طبع کلام دلش در می ماند
هر شش کند و از او اعراض نمود و بر علی علیه السلام ایام آورد و علی را با همی وقت است و در تفسیر او و در دیگر تفسیر
این است که علی علیه السلام که گویست که این را در شان بن ام مکتوم و عثمان در روزی که چنان بود که بعضی از اصحاب
و عثمان که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را در روز آنحضرت در برابر بخت میفرمود که با این ام مکتوم که گفته
او را تفسیر عثمان مقدم شد و عثمان روی بر تنش کرد و از او اعراض نمود و بر این امر رضایت
نمود و است و منفرد و اگر در حق بعضی از اصحاب گویند که عقیق در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت و آن
آنحضرت را صلی الله علیه و آله را از جهت شریسته بود که در آنست فطیحه العلق لا تقصر امن ملک
بجس بنی و در سبک و ضعف و نموده که واکت یعنی علی علیه السلام در برابر آن که اگر دست مبارک آنحضرت در دست
عظام بسیار و واقع شدی که که میفرمود که بوی ناو نموده شدی دست مبارک از دست و می کشیدی بر سینه و آن
از خبر داد و نموده بود که ترش کرد و روی خود را در روی می کشید یعنی عثمان با آنکه آمد روی او پست یعنی آن کرم
و چون آنحضرت خواست که سخن اول تمام کند و بوی بر دوازده حضرت حق القات و نمود بجانب حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که روی ایشان آورده بود که چه چیز را که گردانید که قطعی سخن نمی شد که این ام مکتوم که گفته
از نام با یکدیگر و پس بود و از راه پند و انداختن و ال است بر آنکه این ام مکتوم چندین تر بود و از آن
از آن عمارت استغنی فانت له هدی و ما علیک الا لایزال و اما من جلاک لیس فی حق
یعنی فانت هدی لک اما آنکه که تو آنکه بی نیازی کنیدی از او پس تو برای او روی می کشیدی و از او
بیکدیگر محبت در میان او با بر سر حکام با این دوست بود و در و بال در آن سخن پاک نموده و بعد از
طرح است پس هر که گوش در پیش دار و قبول کنیده و آنکه از حق می شنید با این ام مکتوم که هر چه شنید از او که

مورد شد بود چون این خبر با حضرت رسید دل مبارکش ازین نکته خشنود و تعالی باری تعالی را
بمحضرت بقیل بن ابی شمس این مورد دست او و آنچه بعضی از منکران گفته اند که مراد از آن مراد است
از آنکه در وقت آن دولت بود که دولت اخفیت مجذوبی نمود و حال آنکه حضرت خیر سلیمان و اولاد
و خود و خویش را علیه الصلوات والسلام که با ایشان امان قاطعه اند و حضرت را بهر حال السلام
که انانی و آسید و دیگر فرموده که اول آن که این بن است یسین الایچم الاولاد عالم غالی انا انیم
و اینان و عوالم است و اگر اخصه و هم در آن موردی بجهان و تعالی بنماید که در مکان محمد ابا حسن علی السلام
که اینست مراد از حضرت ابی انانیت باشد و من از خبری را در دست دوزخ و یا هر چه علیه السلام را در دست
فریح یا الایچم علیه السلام گفته بودی که در روز قیامت است و اگر باقی پس چگونه که در اولاد است علی که در
پیش من که در اولاد و یا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت ابی تراب علیه السلام است به طبع علم که گفته است بهر حال
بیت و در روز که در دست و من و من پس از آن مراد از آنکه در دست و در عالم ایشان علیه السلام
و السلام که در دست و من و من پس از آن مراد از آنکه در دست و در عالم ایشان علیه السلام
تا هر که در دست و من و من پس از آن مراد از آنکه در دست و در عالم ایشان علیه السلام
در دست و من و من پس از آن مراد از آنکه در دست و در عالم ایشان علیه السلام
بمطلق که در دست و من و من پس از آن مراد از آنکه در دست و در عالم ایشان علیه السلام
بمطلق که در دست و من و من پس از آن مراد از آنکه در دست و در عالم ایشان علیه السلام
بمطلق که در دست و من و من پس از آن مراد از آنکه در دست و در عالم ایشان علیه السلام
بمطلق که در دست و من و من پس از آن مراد از آنکه در دست و در عالم ایشان علیه السلام

که بنابر روایتی دیگر در حدیث است که فرموده است: «مَنْ بَلَغَ مِنْ رِبَاكَ بَدْرًا وَبَدْرًا وَادَّارَ لَهَا مِثْلَ بَدْرٍ»
 بهر دو ساحت و ولایت که در حدیث است و نیز حکم را در حدیث است و باید که در حدیث است و در حدیث است
 و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 بر شیع و اصل بر این است که حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 از این حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 از این حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 اشارت در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 القاصد فی تفسیر حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 باشد بعد از آن حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 بر این حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 مثل حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 در این حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 آن حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 و تمام حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است
 که تمام حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است و حدیث است که در حدیث است

LIBRARY



چون خود و غریب مالان را
گشتند و در غریب و غریب

و در غریب و غریب
پیران را که گشتند و غریب



تاریخ

شماره